

فریدون تنکابنی

بہوری عوضی اسلامی

# جمهوری عوضی اسلامی

(چند طنز منثور و منظوم)

فریدون تنکابنی

۱۳۶۶

# باشگاه ادبیات

- \* فریدون تنکابنی
- \* جمهوری عوامی اسلامی (چند طنز منثور و منظوم)
- \* ۱۳۶۶ (۱۹۸۷)
- \* انتشارات خاور
- \* کلیه حقوق برای نویسنده محفوظ است.
- \* نقل نوشته های این دفتر، بدون حذف و تغییر و تحریف، آزاد است.
- \* نشانی ناشر:

P.O. BOX 141

114 21 STOCKHOLM

S W E D E N

پیشکش به :  
" فاطمی "

که :

راه را می پوید،  
صبح را می جوید،  
رنج را می تابید،  
رزم را می پایید،  
مرگ را می راند،  
مهر را می خواند،  
خنده را می داند،  
طنز را می فهمد.

ف . ت .

در این دفتر:

۷	یادداشت
۹	صف
۱۱	مجلس دوم
۱۵	تقسیم کار
۲۳	حجاب کامل اسلامی
۲۷	گفت و گوی شیخ از خود راضی با خواهر متقاضی
۳۵	جمهوری پفکی اسلامی
۳۹	جمهوری عوضی اسلامی
۴۵	شربت شهادت
۴۹	درس تکامل
۵۱	جدا سازی، مرحله نهایی اسلامی کردن
۶۵	آسید علی، خدا شفا بده!
۷۱	منابع و مآخذ و اسناد و مدارک

به صدف مانم، خندم چو مرا درشکنند،  
کار خامان بود از فتح و ظفر خندیدن.

"مولانا"

### یادداشت

اگر در این طنزها به شخصیت‌ها و رویدادهای مذهبی اشاره شده، قصد تمسخر آنها یا اهانت به باورهای مذهبی مردم به هیچ روی در میان نبوده است.

در حقیقت، این سردمداران و دست‌اندرکاران جمهوری اسلامی هستند که با استفاده نابجا و آمیخته به افراط از شخصیت‌ها و رویدادهای مذهبی، و با سوءاستفاده از باورهای مذهبی مردم، همه چیز را به ابتذال می‌کشند و بی‌حرمت می‌کنند.

"به تبع جنگ، و برای برافروخته نگه داشتن آتش جنگ، رژیم ملایان به هیستری شهادت دامن می‌زند. به جرات می‌توان گفت ملایان حتی شهادت را که در فرهنگ هر ملتی، مفهوم والایی است، به ابتذال کشانده‌اند. شهادت در نظر آنان و پیروان مغز شویی شده‌شان، مفهومی سادیستی و مازوخیستی یافته است." (۱)

در قطعه "شربت شهادت"، همین ابتذال به تمسخر گرفته شده، نه مفهوم والای شهادت.

همه این طنزها ریشه در واقعیت دارند و برای آنکه صرفاً تخیلی تلقی نشوند، چند نمونه‌ای از گفته‌ها و نوشته‌های دست‌اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی به عنوان "منابع و مآخذ و اسناد و مدارک" در پایان این دفتر خواهد آمد.

ف.ت.

---

(۱) - دفتر چهارم شورای نویسندگان و هنرمندان ایران (۱۳۶۵)

# صف

(با همکاری مولانا جلال الدین)

گفت معشوقی به عاشق کای فتی  
توبه غربت دیده ای بس شهرها  
گو کد امین شهر از آنها خوشتر ست؟  
گفت آن شهری که در وی دلبرست  
هر کجا تو با منی، من خوشدلم  
گر بود در قعر چاهی منزلم.

"مولانا"

"گفت معشوقی به عاشق کای فتی"  
بار دیگر در کجا بینم تو را؟

ای قرار جان شیرینم بگو  
در کجا با من گذاری رانده وو؟

گفت عاشق: ای دلم برده ز کف  
بار دیگر بینمت در توی صف

صبح فردا، دلبراً، یادت نره  
وعدۀ ما در صف شیر و کره

بعد از آنجا جانب دیگر شویم  
در صف مرغ و صف روغن رویم

مرغ گرچه دیردیر و بد رسد  
دست ما بر تخم آن شاید رسد (۱)

از صف صابون و کبریت و پنیر  
رفت باید در صف سیگار تیر

گرچه صف دور و درازست و عظیم  
ای خوشا با تو شدن در صف مقیم

"هر کجا تو با منی من خوشدم"  
گرچه باشد در ته صف منزلم.

---

(۱) - یعنی شاید تخم مرغ کیر بیاوریم!



# مجلس دوم

(با همکاری ایرج)

"مجلس دوم همچون طفل نوزادی است که هنوز نه به راه افتاده و نه به حرف. باید آن را تقویت کنیم تا ببینیم به چه طریق و چه راهی است."

فهم کرمانی، نماینده کرمان

(گیهان - ۶۳/۴/۱۷)

"گویند مرا چوزاد مادر"  
پرتاب شدم به خشت با سر

زان ضربه که خورد بر سرم "تق"  
کودن شدم و خرفتم و احمق

با شیر دهان بنده را دوخت  
"پستان به دهن گرفتن آموخت"



خون ریخت بجای شیر در تن  
از جنگ و جنون و مرگ و کشتن

از مالک و از جناب ملا  
سرمایه و سود کار فرما

از تاجر مومن و مسلمان  
کوهست ستون دین و ایمان

(باید بکند همیشه غارت  
نامش بنهد ولی تجارت

تا سهم امام ما بگیریم  
هم خمس و زکات او پذیریم)

از "حد" و "قصاص" و "رجم" و "تعزیر"  
از "قطع ید" و "عذاب" و "تکفیر"

"یک حرف و دو حرف بر زبانم  
الفاظ نهاد و گفتن آموخت."



گفتا که وکیل کردم من  
در مجلس شور بردمت من

حرفی نرنی ز حق مردم  
ما را ننهی تو پای بردم

تاجر نکنی ز خویش بیزار  
مالک ندهی تو رنج و آزار

تو آسه برو، تو آسه برگرد  
خونسرد بمان همیشه، خونسرد

جوشی نشوی برادر، آنجا  
بریا نکنی تو هیچ غوغا

هرگاه کنی تو قال و قیلی  
محکم بزند امام سیلی!

گر پرستی از وزیر کردی  
خود را به اوین اسیر کردی

با رای مخالفی که دادی  
از شارع ما برون فتادی

راهی تو برو که رهروانند  
"آیات" و "حجج" در آن روانند

"دستم بگرفت و پا به پا برد  
تا شیوه راه رفتن آموخت"



بیدار مکن تو خلق از خواب  
تو حق و حقوق خویش دریاب

پول است برات و شغل عالی  
خلق ارچه خوردند نان خالی

گر در خط ما همیشه هستی  
از زحمت رنج و کار رستی

هر وقت که جمله رای دادند  
دیدي که موافقان زیادند،

گر کرد رئیس اشارتی نیز  
فی الفور بکن قیام و برخیز

ورنه بنشین به استراحت  
آنجا تو برو به خواب راحت

"شب‌ها بر گاهواره من  
بیدار نشست و خفتن آموخت"



چون کرد مرا وکیل شورا،  
چون برد مقام بنده بالا،

چون پول به بنده داد و ماشین،  
چون سفره بنده کرد رنگین،

از هیچ شدم جناب آقا،  
از خاک شدم به سوی بالا.

گر بار دگر کند اراده  
گامم به خدا دوباره زاده،

برگردم و باز هیچ کردم،  
دیگر نشود علاج دردم.

چون هرچه مراست باشد از او  
بیهوده چرا کنم هیا هو؟

"چون هستی من ز هستی اوست  
تا هستم و هست دارمش دوست"

## تقسیم کار!

دوباره جمعه شد، هفته سرآمد.  
دوباره امت از خانه درآمد.

به دانشگاه شد خواهی نخواهی،  
ز "حزب الله" ترسان، گشت راهی

که تا سازد ز روی صدق، بریا،  
نماز جمعه دشمن شکن را.

هوا گر ابر بود، ارآفتابی،  
بکرد او پیشه صبر انقلابی

نشست و گوش خود را کرد اهدا  
به حرف چند شیخ و یک مکلا.

پس از چندین سخنرانی و تکبیر،  
امام جمعه آمد پیش، چون شیر.

امام جمعه مامور و معذور،  
به قدرت شد قرین، از خلق شد دور.

امام جمعه بی مغز و بی ریش،  
شده مفتون و مست قدرت خویش.

زده تکیه به جای طالقانی،  
شده شخصیت فرد جهانی.

ولی اصلا خودش را کم نکرده،  
چو سابق خاکی و از اهل درده.

همیشه در خضوع و در خشوع است.  
همه شب در سجود و در رکوع است.

اگرچه هست قدرتمند و والا،  
سری از توی سرها کرده بالا،

از این دنیای دون طرفی نبسته،  
(مگر هکتارها از باغ پسته!)

امام جمعه دائم، موقت،  
از این خط رفته باری، توی آن خط.

(زبس رفته ست زین خط توی آن خط،  
کنون گشته ست آقا سخت خط خط!)

به چپ می‌رفت گاهی، گاه هم راست  
ولی حالادگر از هفت خط‌هاست!

امام جمعه تهران و حومه،  
سخن در دست ایشان مثل مومه.

نه "خوفی" دارد از غرب و نه از شرق،  
زند سیلی به گوش مردوتا "درق"!

گهی از لپه می‌گوید، که از ماش،  
ولی "پرمحتوا" باشد سخنهایش.

گهی از حد شرعی در حق مست،  
گهی از "حصر آبادان" که بشکست.

ز مستضعف سخن گوید مکرر،  
زند بر قلب استکبار خنجر.

ز اسلام و ز عدل و داد اسلام،  
مکرر می‌کند در خطبه اعلام.

ولی اسلام او اسلام مالک،  
برای برزگر چون سم هالک.

بود اسلام او، اسلام بازار،  
ندارد بهر ما جز رنج و آزار.

برای کارفرما سخت عالی است،  
برای کارگرها، نان خالی است.

برای چند تن، میلیون و بلیون،  
برای توده‌ها، دل‌های پر خون.

کنون هم داد صحبت داده آقا،  
ز صحبت های خود، بس شاده آقا:

"بنا دارد" ز استکبار گوید،  
که از در، گاه از دیوار گوید.

"فرانسه بد بود، آمریکا پرشر!  
ولیکن شوروی، از هردو بدتر!

نه ز امریکا بترسم من، نه از روس،  
روم با تانک و توپ و با مینی بوس،

کنم صدام را من تکه پاره،  
اگرچه اگزوست با میگ داره.

بگیرم بصره را و کربلا را  
فرستم پس زیارت من شما را."

(در اینجا حاضران تکبیر گفتند،  
زن و مرد و جوان و پیر، گفتند.)

"از آنجا می روم تا قلب بغداد،  
کنم قلب همه مستضعفان شاد،

از آنجا یکسره بیت المقدس،  
جلودارم نباشد در جهان کس.

از آنجا می روم تا شانزه لیزه،  
اگرچه راه قدری سخت و لیزه!

ارویا هست یکسر غرق در کفر،  
بگویم بیرق اسلام بر کفر.



به آب "سن" وضو سازیم و آنجا،  
نماز جمعه را داریم برپا.

سپاه ما شود آن‌که دودسته،  
نگشته هیچ‌یک از جنگ خسته.

یکی تا قلب استکبار مغرب،  
به سوی کاخ پرچمدار مغرب.

سوی کاخ سفید و قصر شیطان  
بکوبد یکسره بر فرق ریگان.

گروه دوم اما سوی خاور،  
همه مسکو کفد پا خاک یکسر،

برافرازد درفش مذهب و دین،  
فراز گنبد کاخ کرملین.

(خلایق باز هم تکبیر گفتند،  
زن و مرد و جوان و پیر، گفتند!)

\*  
در آنجا بود یکه حاجی بازار.  
خوش و قهراق و چاق و سیر و پولدار.

(اگر سنگین شده این مصرع ما،  
بود از بهر وزن پول آقا!)

شنید این حرف‌ها، زد پوزخندی  
تامل کرد و اندیشید چندی.

بگفتا: "من که کیفم کوک کوک،  
سر آقا، به من چه، گر که پوک.

بیارم صد رقم جنس از اروپا،  
دو صد جنس دگر، از ینگه دنیا.

ز پوشاک و خوراک و ظرف و چینی،  
بلور و استکان، بشقاب و سینی،

ز چای و گندم و فولاد و شیشه،  
خوش و شنگول و شادم من همیشه.

بخاری و کولر، یخچال و جارو،  
کنند از بهر بنده، پول پارو.

فروشم ده برابر توی بازار،  
ندارم غیر از این جان شما کار.

شده میلیون من، بلیون و تازه،  
منم در جنب و جوش و راه بازه.

ولی آقا شده گرم خطابه،  
بلی گفتار او پر آب و تابه.

به محراب و به منبر جلوه کرده،  
به خلوت چون رسد، دیگر نه مرده.

به خلوت کار دیگر کرده، آری،  
ز کارش روی آقا زرده، آری.

خودش هم می خرد از هر فرنگی،  
مهمات و سلاح، اسباب جنگی.

تمام ارزها را داده بر باد،  
زدستش هست استکبار، بس شاد.

اگر در حرف، آقا سخت عالی ست،  
ولی توی عمل، حالی به حالی ست.

بود در خدمت شیطان اکبر،  
سلاحش هست از ابلیس اصغر،

عدو در ظاهر و، یار عمو سام،  
هوادو باشد، آن هم روی یک بام!

ولی با این همه، من مخلص او،  
برای من وجودش هست نیکو.

به من فرصت دهد تا بی هم و غم،  
بدوشم خلق را از بیش و از کم.

کنم پرکیسه و جیب کشادم،  
چه باک از مالیاتش هم ندادم.

به آقا مرحبا گویم دو صد بار،  
که آسودم من از تشویش و آزار.

به او گویم از این پس هم همین طور،  
چو آن بالا روی بردار تو دور.

همان بهتر که هر کس کار خود را،  
کند، تا نیک گردد کار دنیا.

تو آن بالا برو، فریاد می کن،  
دل مستضعفان را شاد می کن.

بگو از زحمت دنیای فانی،  
بگو از کفر و الحاد جهانی،

که امریکا تماما حرف مفتی،  
غلط کرده، مزخرف رفته گفته،

که می‌آیم خلیج فارس، فوری،  
زنم با ناوگان خویش، دوری.

چنان بر فرق امریکا بکوبم  
که از دنیا بساطش را بروم!

(بله دادم که عبیدی و عبیدی،  
بجز خوبی ز امریکا ندیدی.

ولی، باری، غرض تقسیم کارست،  
که هرکس کار خود را عهده دارست.)

از آن بالاتر داد و قال می‌کن  
خلایق را چنین اغفال می‌کن

بکن سرگرمشان با وعظ و تکبیر  
"که من صورت دهم کار خود از زیر." (۱)

(۶۳/۲/۳)

---

(۱) - این مصرع از ایرج است.

# حجاب کامل اسلامی

زنان که در مبارزات سیاسی و انقلابی علیه رژیم شاهنشاهی و به پیروزی رساندن انقلاب بهمن نقش فراموش نشدنی و چشمگیری داشتند و بنا به وعده‌هایی که سران جمهوری اسلامی می‌دادند، قرار بود در همه عرصه‌ها پایه پای مردان فعالیت و مبارزه کنند، وقتی که همه وعده‌های آقایان از جمله وعده‌هایی که به زنان داده بودند، وعده سرخرمن از کار درآمد، به مقام "ضعیفه" و "ناقص‌العقل" و "نصف‌مرد" تنزل پیدا کردند، از مدرسه و دانشگاه و کارخانه و اداره رانده شدند و از شان خواسته شد که کنج‌خانه بمانند و به آشپزی و بچه‌داری اکتفا کنند.

همه اینها یک طرف، اصراری که آقایان می‌کنند که زنان را در "حجاب کامل اسلامی" فرو کنند، یک طرف! زنان می‌گویند: "روسری سر می‌کنیم، روپوش می‌پوشیم، زیرش هم شلوار، زیرش هم جوراب ضخیم!"

آقایان می‌گویند: "الّا و لله، همه این‌ها به جای خود، روی روپوش گل و گشاد مشکی و سرمه‌ای هم باید چادر سر کنید مبادا کوچک‌ترین برجستگی و فرورفتگی بدن به چشم بخورد. دیده شدن یک تار موی سر، ابرو، مژه یا سپیدی دندان همان و آتش جهنم که به جای خود، عذاب دنیوی، یعنی شلاق، همان!"

زنان هر کاری می‌کنند، باز با ایرادگیری آقایان روبرو می‌شوند.

ما برای این که هر دو طرف خیالشان راحت شود و نه "اسلام عزیز" جریحه دار شود و نه علمای اعلام و حجج اسلام رنجیده خاطر شوند، طرح زیر را به عنوان پوشش صد در صد اسلامی بانوان در جمهوری اسلامی، پیشنهاد می‌کنیم و امیدواریم همراه با انقلاب اسلامی به تمام جهان صادر شود.

چیزی شبیه به کله قند (مخروط کامل) که از نیم متر بالاتر از سر شروع شود و تا سطح زمین پایین بیاید، از مقوای محکم ساخته شود و روی آن از پارچه چادری مشکی، روکش کشیده شود. چون این و ر آن ور کشیدن چنین کله قند بزرگ و سنگینی کار خانم‌ها نیست و احتیاج به قهرمان وزنه برداری دارد، بهتر است در زیر آن چهار چرخ کوچک یا بلبرینگ کار گذاشت که به راحتی روی زمین سر بخورد و بلغزد و جلو برود.

این کله قند، کاملاً پوشیده و بدون منفذ است. تنها در بالا، سه سوراخ کوچک دارد، دو تا در برابر چشم و یکی در برابر دهان. در سوراخهای برابر چشم دو ذره بین کوچک تعبیه می‌شود. از آنها که به در خانه نصب می‌کنند و از داخل می‌شود خارج را دید، اما از خارج کسی نمی‌تواند داخل را ببیند. به این ترتیب خواهری که از پوشش صد در صد اسلامی استفاده می‌کند، می‌تواند روبروی خود را ببیند، اما کسی قادر نیست زیر کله قند را ببیند و دچار وسوسه‌های شیطانی شود.

در سوراخ جلو دهان نیز میکروفون کوچکی کار گذاشته می‌شود. این میکروفون قادر است هر نوع صدایی را اعم از صدای دختر بچه، زن جوان، عاقل زن و... به صدای پیرزن تبدیل کند. به این ترتیب اگر خواهر اسلامی احتیاج پیدا کرد با برادری صحبت کند، آن برادر تنها صدای پیرزنی را خواهد شنید و اگر هم با دیدن کله قند سیاه کمی دچار وسوسه شیطانی شده باشد، شنیدن صدا به وسوسه‌اش دامن نخواهد زد.

شاید اشخاص بدبین و شکاک بگویند چنین میکروفونی تاکنون اختراع نشده است. این که مشکل بزرگی نیست. برادران مخترع و مهندسی که به پیروی از رهنمودهای حجج اسلام برای رسیدن به خودکفایی، هر روز هواپیما و هلیکوپتر و کامپیوتر اختراع می‌کنند، به سادگی قادرند چنین میکروفونی را هم بسازند و در دنیا به نام خود به ثبت برسانند.

مشکل دیگر، مشکل سوار شدن خواهران کله قندی در تاکسی و اتوبوس است. اولاً سوار شدن یک خواهر در کنار چهار پنج مرد نامحرم در تاکسی عملی غیر اسلامی است و باید به کلی موقوف شود.

به فتوای صریح آیات عظام و حجج اسلام، تا زمانی که صندلی تاکسی از حرارت بدن برادری که پیاده شده، هنوز گرم است، نشستن خواهر بر آن صندلی حرام است (و بالعکس). از آنجا که راننده‌ها منتظر نمی‌مانند تا صندلی خنک شود و بی‌درنگ مسافر دیگری سوار می‌کنند و مرتکب فعل حرام می‌شوند، بنا بر این خواهران، با کله قندی یا بی‌کله قند، باید به کلی از خیر تاکسی سوار شدن بگذرند.

ثانیاً می‌شود برای خواهران کامیون‌هایی را که در سراسر آن میله‌های عمودی کار گذاشته باشند، اختصاص داد. در ایستگاه پلی از بدنه کامیون باز می‌شود و به کف خیابان می‌افتد. شاگرد راننده که حتماً باید از خواهران قوی و قلچماق باشد (از همان‌ها که خواهران را شلاق می‌زنند)، خواهر کله قندی بلبرینگ دار را هل می‌دهد و از روی پل سوار کامیون می‌کند و در ایستگاه مقصد به همین ترتیب پیاده می‌کند. در اینجا اشکال دیگری پیش می‌آید که خواهر کله قندی چطور در کامیون بایستد که سر پیچ‌ها یا موقع ترمز شدید، نیفتد. هم می‌توان میله‌های افقی قابل باز و بسته شدن تعبیه کرد و کله قند جان دار را وسط میله‌ها چنان جای داد و محکم کرد که نیفتد. و هم می‌توان در کله قند دو آستین مشکی چین دار - شبیه آن‌ها که عکاس باشی‌های قدیم هنگام عکس برداری کله‌شان را توی آن فرو می‌کردند - درست کرد.

این آستین‌ها باید به دستکش‌هایی ضخیم منتهی شود به طوری که خواهر بتواند میله‌ها را بچسبد تا نیفتد. این آستین‌ها و دستکش‌ها شبیه آستین لباس کسانی است که در آزمایشگاه‌ها با مواد دارای رادیو اکتیو کار می‌کنند! راه حل دیگر این است که کله قند را تا شواخت. یعنی مرکب از سه چهار قسمت که در هم فرو برود. وقتی که خواهر روی چهار پایه‌هایی که به کف کامیون محکم شده می‌نشیند، قسمت‌های مختلف کله قند در هم فرو می‌رود و یک کله قند کوتاه‌تر درست می‌کند.

مزایای این کله قند اسلامی این است که اولاً کوچک‌ترین برجستگی و فرورفتگی بدن خواهر را نشان نمی‌دهد و حتی اگر خواهران اسکی هم بکنند دیگر احتیاج به بادگیر ندارند. ثانیاً موضوع اتوبوس‌های جداگانه خواهران و برادران را کاملاً حل می‌کند. ثالثاً در فصل تابستان خواهران می‌توانند با آویزان کردن وزنه‌هایی به زیر کله قند، بطوری که کله قند تا نیمه در آب فرو برود، با خیال راحت به دریا بروند و حتی زیر کله قند می‌توانند مایوی دو تکه بپوشند. البته برای این منظور باید کله قند های "واترپروف" ساخت. و مرد نامحرمی اگر به این نقطه از دریا نزدیک شود،

با دیدن کله قندهای شناور به تصور این که مین‌های دریایی خطرناکند، پا به فرار می‌گذارد و مزاحم خواهران نمی‌شود.

گذشته از مزایای فردی و اجر دنیوی و ثواب اخروی که پوشیدن این کله قندها برای خواهران دارد، از تاثیر عظیم اجتماعی و اقتصادی آن هم نباید غافل بود. صدها کارخانه به ساختن کله قند برای خواهران خواهند پرداخت و ده‌ها هزار کارگر سرگرم کار خواهند شد. راه برای انواع و اقسام اختراعات باز خواهد شد. مثلا چه بسا مخترعی به فکر بیفتد که برای کله قند چراغ راهنما درست کند که وقتی خواهری می‌خواهد به راست یا به چپ بپیچد یا دور بزند و به عقب برگردد، با عابران و یا با کله قندهای دیگر تصادف نکند. یا ممکن است مخترع دیگری موتور کوچکی اختراع کند که چرخ‌های کله قند را حرکت بدهد و دیگر نیازی به استفاده از کامیون‌های مخصوص حمل کله قند نباشد. یا مخترع دیگری برای کله قند سیاه دستگاه تهویه بسازد که در گرمای تابستان خواهران زیر آن خفه نشوند.

شاید باز هم آدم‌های بدبین و شکاکی باشند که بگویند کله قندها همه در ظاهر شبیه همدیگرند. پس چطور می‌شود مردی در کوچه و خیابان همسر خود را بشناسد و زن دیگری را با همسرش اشتباه نگیرد؟ برای حل این مشکل می‌شود برای کله قندها - مانند اتومبیل - شماره گذاشت. در آن صورت در مکان‌های عمومی مانند حمام زنانه و مدرسه دخترانه باید پارکینگ کله قند درست کرد. و دیگر شنیدن این صدا در بلندگوها عادی است که: خواهر ۲۵۶۲ - تهران دال - کله قند خود را هرچه زودتر حرکت بدهد. چون در محل توقف مطلقا ممنوع پارک کرده! یا در عروسی‌های زنانه مردانه اسلامی، از بلندگو اعلام می‌شود: برادر فلان هرچه زودتر تشریف بیاورند، خواهر ۲۶۷۸ تهران - جیم منتظر ایشان است!

با این همه مزایایی که بر شمردیم، اگر خانم‌هایی باشند که از این پوشش ایده‌آل اسلامی ناراحت باشند و غرولند کنند، باید به آنها گفت: "خانم جان، در خانه بمانید و آشپزی و بچه داری و تولید مثل کنید، چه لازم کرده بیرون بیایید!؟"



گفت و گوی

# شیخ از خود راضی

با

## خواهر متقاضی

شیخ:

- عجب خواهر، مرا کردی کلافه!  
گهی خواهی پتو، گاهی ملافه!

فریزر خواهی و یخچال خواهی،  
گهی دنبال مرغی، گاه ماهی.

گهی چایی، گهی شکر، گهی قند،  
تقاضا تا به کی، درخواست تا چند؟

بی شامپو، بی سیگار و صابون،  
همه ش سگ دو بزن توی خیابون!

برای "بایگون" و امشی و "پیفپاف"  
از اینجا می برو تا قلۀ قاف!

برنج خارجی دادم دو کیلو،  
تو گفتی پس برنج داخلی کو؟

کره کو، پس پنیر ما کجا رفت؟  
سرم زین حرفهای نابجا رفت!

تقاضا می کنی پیوسته پوشک،  
نمی بینی زده صدام پوشک؟

گهی شیر تر و گه خشک خواهی،  
برای شیر، می خواهی گواهی.

گهی گویی که نفت و گاز خواهم،  
کم است اینها برایم، باز خواهم.

گرفتی گونه گونه جنس و کالا،  
شدی موی دماغ بنده حالا،

که یک ماشین شیک رخت شویی  
زهر جا شد برای من بجویی.

مگر مسجد همین یک کار دارد،  
که از بهر شما کالا بیارد؟

از این تقلید بیجا دست بردار،  
لباست را بشو با دست، سرکار.

کنی تقلید، خواهر، از فرنگی؟  
نمی بینی تو این اوضاع جنگی؟

بیا کوتاه کن این گفت و گورا،  
لباس چرک فرزندان و شورا،

مکرمی شست با ماشین برقی؟  
نه غربی بود زهرا و نه شرقی.

نه "ریکا" داشت، نه "دریا" و نه "برف"  
فقط می شست با خاکسترا و ظرف.

لباس خویش رامی شست زهرا،  
فقط با آب ناب فرداعلا.

گاهی هم یک کمی می ریخت چوبک،  
اگر می بود پیراهن پر از لک.

مگر زهرا به عمرش رادیو داشت؟  
نوار و ضبط صوت و ویدیو داشت؟

مگر "تی" - وی رنگی خانه اش بود؟  
تلیفون هیچ زیر چانه اش بود؟

حسین در کودکی "گی گز" نمی خورد،  
حسن را مهد کودک کس نمی برد.

حسن شلوار جین هرگز به پا کرد؟  
حسین "پارتی" به پا در کربلا کرد؟

علی اکبر که شد داماد آنجا،  
چه چیزی خواست از "بنیاد" آنجا؟

امام چاره، بیمار او فتاده،  
مگر از بیمه می کرد استفاده؟

مگر جشن تولد داشت اصغر؟  
مگر از جنگ پروا کرد اکبر؟

مگر در فکر مصرف بود زینب؟  
تمام روز در صف بود زینب؟

چنین کافتاده ملت توی مصرف،  
کی اسلامی شود الگوی مصرف!؟

شکایت کردن از بازار آزاد،  
ز کمبود و گرانی داد و فریاد،

شما را یاد داده حزب توده،  
مزاحم بوده تا این حزب بوده.

برو خواهر به فکر آن جهان باش،  
نه فکر نان و آب و لپه و ماش.

خواهر متقاضی:

- سخن‌های شما، آقا، متین است،  
کلام روشن و زیبا، همین است.

ولیکن پاسخ هر‌های، هوی است،  
بلی، این نکته نازک تر ز موی است.

تو گفتی فاطمه آن بود و این بود،  
چنین گفت و چنین کرد و چنین بود.

ولی از شوهرش چیزی نگفتی،  
به رندی این حقیقت را نهفتی.

مگر هرگز علی کاخ و زمین داشت؟  
خودت گفتی درخت نخل می کاشت.

به عمرش او سوار بنز کی شد؟  
کجا اسکورت می دنبال وی شد؟

هوایمای مخصوصش کجا بود؟  
هلیکوپتر ورا در زیر پا بود؟

نه "ب.ام.و"، نه "نیسان"، نه "تویوتا"،  
علی را بود، از اموال دنیا.

فقط یک اسب، آن هم دست دوم،  
که در هر گام می رفت او سر سم.

علی اسکورت می شد از چپ و راست؟  
علی پول و طلا از خلق می خواست؟

"حساب صد" کجا وا کرد مولا؟  
کجا "بنیاد" برپا کرد مولا؟

ز بیت المال هرگز پول برداشت؟  
حساب ارز مخفی زیر سر داشت؟

خودت گفتی برادر را ادب کرد،  
چنانش سوخت، کان بدبخت تب کرد!

علی لشکر به نام دین فرستاد؟  
جوانان را به روی مین فرستاد؟

اگر زهرا چنان بود و چنان زیست،  
علی هم مثل زهرا در جهان زیست.

چو زهرا من، تو اما چون علی نه،  
بسوزم من، تو تن پرور ولی نه.

تو و امثال تو در عیش و در نوش،  
من و امثال من محروم و خاموش.

من و امثال من در فقر و در قرض،  
تو صادر می‌کنی هر روز می‌ارز.

چنان دزدید ملا از ره دین،  
که رحمت بر کفن دزد نخستین!

شما خواهید ما هرگز ندانیم؟  
به دلخواه شما، ابله بمانیم؟

بلا نسبت چو خر گردیم دولا؟  
سوار ما شود سرکار ملا؟

وگرنه ما محارب یا منافق،  
قصاص ما بود با دین موافق.

اگر کفار را می‌کشت حیدر،  
مسلمان را تو کشتی، این به آن در.

یتیمان گر نوازش کرد مولا،  
تو کشتی کودکان با مام و باها.

تو و امثال تو شمر و یزیدید،  
چو کژدم این خلیق را گزیدید.

دکان دین و مذهب باز کردید،  
فریب مومنان آغاز کردید.

شما اصحاب شیطان رچیمید،  
نه عهد رب رحمان و رحیمید.

خمینی هم همان شیطان اکبر،  
بود از شاه او صدبار بدتر.

اگر ترساند او، این کرد افسون،  
گر اهل بود او، این هست مجنون.

اگر آن شاه ملعون خورد و دزدید،  
به سر تا پای کشور این یکی ...!

(۱۳۶۵)

# جمهوری پفکی اسلامی

ماچرا از آنجا شروع شد که یکی از برادران متعهد مکتبی، در مقاله مفصلی که نصف صفحه روزنامه را گرفت، ضمن انتقاد شدید از عادت پفک خوردن بچه‌ها، پیشنهاد کرد اکنون که به این زودی‌ها نمی‌شود "فرهنگ مصرف زدگی غربی" را تغییر داد، دست کم دولت خدمتگزار پیاید و سیاست "از آب کره گرفتن" خود را تا حیطة پفک بچه‌ها هم بسط بدهد و حالا که پفک پانزده ریالی در بازار سیاه به راحتی سی ریال به فروش می‌رسد، دولت این پانزده ریال اضافی را به جیب خود سرازیر کند و پفک را به قیمت رسمی سی ریال بفروشد.

این برادر متعهد مکتبی، با دقتی درخور تحسین، محاسبه کرد که در آن صورت، اضافه درآمد سالانه دولت تنها از پفک ۹ میلیارد ریال خواهد بود و با این پول دولت خدمتگزار می‌تواند ۱۵ هزار واحد مسکونی یا ۲۷۵ ورزشگاه مجهز یا دو دانشگاه بزرگ و یا هزار کیلومتر جاده درجه یک بسازد.

هیچ کس تصورش را هم نمی‌کرد که با وجود مسائل عمده‌ای مانند جنگ و پایین آمدن بهای نفت و کاهش شدید درآمد ارزی دولت و توطئه‌های استکبار جهانی و اذناپ آن، پفک یک شبه به عمده‌ترین و حیاتی‌ترین مسئله روز بدل شود و جناح‌ها و خط‌های مختلف و مخالف، علی‌رغم توصیه‌ها و نصایح "امام امت" که همه را به وحدت برای حفظ اسلام عزیز دعوت می‌کند، این گونه آشکارا در برابر هم صف‌بندی کنند.



جناح طرفدار بخش خصوصی و مخالف دولت خدمتگزار، سخت به پفک و پفک‌زدگان تاخت. گویندگان و نویسندگان وابسته به این جناح، عارضه پفک‌زدگی را برای جمهوری اسلامی خطرناک‌تر از نفاق و الحاد دانستند و گفتند و نوشتند که: "این بار دست شیطان بزرگ و استکبار جهانی از آستین پفک‌زدگان بیرون آمده است و می‌رود تا نظام جمهوری اسلامی را که ثمره خون ۶۰ هزار شهید و صدها هزار مجروح و معلول است، بر باد دهد. در حالی که رزمندگان کفرستیز مادر چپه‌های جنگ حق علیه باطل، با نثار خون خود می‌روند تا بساط صدام و صدامیان را درهم ریزند و به دنبال آن طومار کفر و نفاق جهانی را درهم نوردند، مشتی عوامل آگاه و ناآگاه استکبار، به جای کمک به چپه‌ها، با خرید پفک برای فرزندان خود، تیشه به ریشه اسلام و نظام جمهوری اسلامی می‌زنند و به خون شهیدان و ارزش‌های اسلامی بی‌حرمتی می‌کنند."

این جناح ضمن اعلام این مطلب که در فقه اصیل اسلامی مباحثی به نام "اکل پفک و آداب شرعی آن" وجود ندارد، پیشنهاد کرد که گشت تازه‌ای به نام "گشت پفک" تشکیل شود و کودکانی که پفک می‌خرند و پفک می‌خورند، به همراه پدران و مادران‌شان به وسیله افراد این گشت، با همکاری امت همیشه در صحنه، بازداشت و در دادگاه انقلاب اسلامی به اتهام توطئه علیه نظام جمهوری اسلامی و اهانت به امت حزب الله، محاکمه و کودکان به ۱۴ ضربه شلاق (به نیت چهارده معصوم) و پدران و مادران به ۷۲ ضربه (به نیت شهدای کربلا و شهدای حزب جمهوری اسلامی) محکوم شوند.

آیت الله آذری قمی که رهبری مخالفان را در دست داشت، اعلام کرد: "اکل پفک به منزله اکل میته است." و طرفداران و پیروان او اعلام کردند که اگر دولت خود چلو تولید و توزیع و مصرف پفک را نگیرد، امت حزب الله رأساً وارد صحنه خواهند شد و همان‌طور که حساب بی‌حجابان و بدحجابان را رسیدند، پاسخ پفک‌زدگان و حامیان آن‌ها را نیز خواهند داد.

جناح طرفدار دولت خدمتگزار و موادار فقه پویا و زنده که با مقتضیات روز تطبیق می‌کند، با اعلام این مطلب که میاهوی مخالفان در حقیقت به خاطر آن است که کارخانه سازنده پفک دولتی است و در اختیار بخش خصوصی نیست، اظهار داشتند از آنجا که مصرف پفک یک عارضه فرهنگی است و به این زودی‌ها نمی‌توان آن را از میان برد و تجربه هم نشان داده که خشونت و شدت عمل در این‌گونه موارد کارساز نیست، با توجه به ضرورت (نه ضرورت مصرف پفک، بلکه ضرورت ازدیاد درآمد دولت در این موقعیت حساس جنگ و توطئه‌های استکبار جهانی) و با استفاده از احکام ثانویه، مصرف پفک نه تنها اشکال شرعی ندارد، برعکس از آنجا که سبب

ازدیاد درآمد دولت و در نهایت کمک به چپه‌ها می‌شود، مباح و حتی مستحب است. مبارزهٔ پفکی میان دو جناح چنان بالا گرفت و هر دو جناح به نصایح و رهنمودهای آیت‌الله منتظری که فرموده بودند: "به خاطر پفک بی‌قابلیت اسلام عزیز و نظام جمهوری اسلامی را در معرض مخاطره قرار ندهید"، چنان بی‌اعتنائی کردند که امام امت شخصا ناچار به مداخله شد. در یکی از "یوم‌الله"ها (الته معلوم نبود آن یوم‌الله جشن است یا سوگواری. تفاوتی هم نمی‌کرد، چون به هر حال همه نوحه می‌خواندند و سینه می‌زدند و با شنیدن صدای امام حق‌وق گریه را رسمی دادند.) امام امت در سخنان‌شان فرمودند: "امروز مسئلهٔ پفک در راس امور واقع شده و من خوف آن دارم که در راس مسئلهٔ جنگ هم واقع شود. ببندند این دهان‌های زهرآگین را و نگه دارند این زبان‌های زهرآلود را و کنار بگذارند این قلم‌های مسموم را. من حالا نصیحت می‌کنم، لکن اگر نصیحت مفید واقع نشد، آن وقت طور دیگری عمل می‌کنم."

با دخالت شخص امام و تهدید ایشان، جناح مخالف موقتا ساکت شد و دولت خدمتگزار به تولید هرچه بیشتر و فروش هرچه گران‌تر پفک پرداخت. امامت حزب‌الله هم که خرید و مصرف پفک را کمک به چپه‌های جنگ حق علیه باطل می‌دانستند، به خریدن و خوردن پفک پرداختند.

الته همان‌طور که پیش بینی می‌شد، وقتی که دولت نرخ رسمی پفک راسی ریال اعلام کرد، بهای آن در بازار سیاه به شصت ریال رسید. دولت هم به پیروی از نظریهٔ برادر متعهد مکتبی، بلافاصله نرخ رسمی آن را بالا برد و به شصت ریال رساند. و این مبارزه میان نرخ رسمی و آزاد آن قدر ادامه یافت تا نرخ آزاد از رقابت با نرخ دولتی درماند و عاجز شد و بازار سیاه به شکست خود اعتراف کرد و از رقابت دست کشید و بخش خصوصی ناچار این عرصه را به دولت واگذار کرد.

بلافاصله اقتصاددانان متعهد مکتبی با سروصدای فراوان اعلام کردند که روش ابتکاری و منحصر به فرد اقتصاد اسلامی، علاوه بر آن که برگ تازه‌ای در اقتصاد جهان گشوده، همهٔ اقتصاددانان جهان را حیران و انگشت به دهان کرده و به اعتراف به برتری اقتصاد اسلامی بر اقتصاد استکباری واداشته است.

درآمد دولت از پفک چنان زیاد شد که علاوه بر تامین نیازهای مالی چپه، طبق نظر برادر متعهد مکتبی، به ساختن خانه و ورزشگاه و چاده و دانشگاه پرداختند. این خانه‌ها و ورزشگاه‌ها و چاده‌ها و دانشگاه‌ها میان مردم به خانه‌های پفکی، ورزشگاه‌های پفکی، چاده‌های پفکی و دانشگاه‌های پفکی شهرت یافتند. البته روز اول منظور این بود که از محل درآمد پفک ساخته شده‌اند، اما به زودی معلوم شد که به راستی اسم‌های پامسایی هستند.

در خانه‌های پفکی اگر کسی عطسه می‌کرد، در و پنجره از جا کنده می‌شد و اگر کودک بازیگوشی در اتاق طبقه دوم چست و خیز می‌کرد، سقف طبقه اول پایین می‌آمد.

در ورزشگاه‌های پفکی اگر وزنه برداری می‌کردند یا کشتی می‌گرفتند، سقف هر سرشان خراب می‌شد. حتی اگر والیبال و بسکتبال هم بازی می‌کردند و توپ به دیوار می‌خورد، دیوار فرومی‌ریخت. در این ورزشگاه‌ها پینگ پنگ بازی کردن و نماز خواندن، آن هم با احتیاط تمام، اشکالی نداشت.

در چاده‌های پفکی لاستیک وسایل نقلیه، نه خیال کنید کامیون هیجده چرخ، بلکه اتومبیل ژبان، چنان در اسفالت فرومی‌رفت که گویی اسفالت خاک و گل معمولی است.

و اگر رانندگان شکایت می‌کردند، وزیر راه در برنامه رادیو تلویزیونی "پاسخ‌گویی مسئولان به مردم" پاسخ می‌داد: "برادر عزیز، رزمندگان اسلام در چپه‌ها خون می‌دهند، شکوه و شکایت و غرولند نمی‌کنند، توه توهان داده‌ای پفک خریدی، توقع داری چاده‌ها را برایت با سنگ مرمر فرش کنیم! آخر کی ما می‌خواهیم ارزش‌های اسلامی را درک کنیم و از راحت طلبی و مصرف زدگی غربی دست برداریم!"

دانشگاه‌های پفکی ظاهراً عیب و ایرادی نداشتند، تنها اشکال‌شان این بود که هیچ جوانی حاضر نبود در این دانشگاه‌ها نزد استادان پفکی (که به خاطر پیوند حوزه و دانشگاه، از حوزه علمیه قم آمده بودند)، درس بخواند و فارغ‌التحصیل شود. ناچار دانشگاه‌های پفکی را یکجا و درهست به سهمیه سپاه پاسداران و کمیته‌ها اختصاص دادند.

اما جمهوری اسلامی به دنبال کاهش شدید درآمد نفت و در پیش گرفتن سیاست افزایش صادرات غیر نفتی، پس از آن‌که مصرف داخلی پفک امت حزب‌الله، و همین‌طور سهمیه رایگان پفک کودکان و نوجوانانی را که داوطلبانه به چپه رفته بودند، تأمین کرد، به صدور پفک به بازارهای جهانی پرداخت و به همت برادران متعهد و مکتبی که رهسپار خارج می‌شدند و تبلیغات و بازاریابی می‌کردند و پفک را با دادن تخفیف‌های عمده با اسلحه و مهمات تاخت می‌زدند، پس از مدتی کلیه بازارهای جهانی را با پفک اسلامی تسخیر کرد.

چنین بود که اگر روزی ایران به سرزمین گل و بلبل یا کشور قالی و پسته و نفت شهرت داشت، جمهوری اسلامی به زودی در سراسر جهان به جمهوری پفکی اسلامی شهرت یافت.

# جمهوری عوضی اسلامی

بود مرد مسافر خامسی  
تازه وارد به ملک اسلامی

رفت تا از برای خود پخره  
از دکان محله شیر و کره.

گفت بقال: "تخم مرغ و پنیر  
کره و قند و چای و روغن و شیر

نیست اینجا به قدر یک ارزن."  
گفت: "پس از کجا بگیرم من؟"

گفت: " از مسجد محله بگیر،  
نشده تا هنوز خیلی دیر."

گفت: " مسجد چه جای این کار ست؟  
خانه ذات حق، نه بازار ست.

توی مسجد نماز می خوانند،  
همه این نکته خوب می دانند."

گفت: " بهر نماز خلق الله  
جای مسجد روند دانشگاه."

گفت: " آنجا نه جای ذکر و وضوست،  
جای استاد و جای دانشجوست."

گفت: " هر دو درون زندانند  
درس مرگ و شکنجه می خوانند."

گفت: " زندان چنان که می دانی،  
جای دزد است و مجرم و چانی."

گفت: " آری، ولی شده وارو،  
از زمانی که آمده یارو

دزدها جمله پر سر کارند،  
چانیان کارها به کف دارند.

آن که خلق آمده از او به امان،  
شده او نایب امام زمان.

آن که رسوای خاص و عام شده،  
نایب نایب امام شده.

آن که نه عقل دارد و نه شعور،  
شده دایر مدار کل امور.

آن تهی مغز عاری از تدبیر،  
شده از بخت پد، نخست وزیر.

آن که دزدیده از صغیر و کبیر،  
شده حالا وکیل، یا که وزیر.

آن که باید کشد چو خر، گاری،  
شده آقا وزیر بهداری.

آن که سر تا به یاست چهل و چنون،  
شده فرمانده سپاه کنون.

تروریستی که شهره شد به جهان،  
شده حالا سفیر واتیکان.

آن که در قتل و زجر و حد، نامی است،  
قاضی انقلاب اسلامی است.

آن که بوده ست یک زمان شرخر،  
شده حالا برای خود سرور.

هر که بوده ست هفت خط پنام،  
پیرو مکتب است و خط امام.

آن که سر تا سردلش ریش است،  
چون که ملاست، لیک ہی ریش است،

حال او نیز دم در آورده،  
سر میان سران بر آورده،

شده شخصیت قوی وطن،  
گه به ژاپن رود، گهی به یکن.

دست پوش وزیر می آید،  
کاردار و سفیر می آید.

می کنند از برای شیخ گسیل،  
نامه و کلت، با کک و انجیل.

فارغ از غصه و ملال شده،  
سخت مفتون این خیال شده،

که جهانش به کام خواهد شد،  
چانشین امام خواهد شد.

"احمد" غوره تا مویز شده،  
"کوسه" با "گره" در ستیز شده!



آخدا! مرگشان بده یکجا،  
تا که از رنج و غم شویم رها.

نسل آخوند از زمین هرکن،  
ریشه ظلم و فتنه و شر، کن.

به جهنم فرست شیخ پلید،  
این ستمکارتر ز شمر و یزید.

بس جوان مرد و جغد پیر نبرد،  
جرعه ای از شرنگ مرگ نخورد.

پس چماران پکن تو کن فیکون،  
پکش این پیر ظالم ملعون.

ملک الموت را روانه نما،  
تا خمینی برد به آن دنیا.

ما نخواهیم این چنین رهبر،  
حیله گر زهر سراپا شر.

گرچه خود پیک چنگ و مرگ و عزاست،  
گوید از جانب خدا اینجاست.

گوید او را شما فرستادی،  
این هیولا شما به ما دادی.

آخدا! لطف کن به خلق وطن،  
پس بگیر این جناب را لطفا!

زود از اینجا پیاد پیش شما،  
مال بد، باز بینخ ریش شما!"

(۱۳۶۵)



## شربت شهادت

به دنبال کمبود ارز و به پیروی از سیاست جدید دولت، یعنی اختصاص دادن همه امکانات به جنگ و به خدمت چپه درآوردن همه کارخانه‌ها، اخیراً کلیه کارخانه‌های نوشابه سازی در جمهوری اسلامی موظف شده‌اند به جای نوشابه‌های سابق، "شربت شهادت" تولید کنند. به این ترتیب از خروج مقدار زیادی ارز که صرف خرید عصاره و مواد اولیه پپسی کولا و کوکا کولا و کانادا رای می‌شد، جلوگیری شده و کام مهمی در جهت خودکفایی برداشته شده است، زیرا مواد اولیه "شربت شهادت" تماماً در خود جمهوری اسلامی به دست می‌آید و به وسیله متخصصان متعهد و مکتبی به مرحله تولید و عرضه به بازار می‌رسد.

تولید و عرضه "شرهت شهادت" در عین حال گام دیگری است در جهت تغییر الگوی مصرف مردم، دور کردن آنها از الگوهای مصرف شرقی و غربی و جایگزین کردن الگوی مصرف اسلامی.

همه می‌دانیم که در یوم‌الله عاشورا هم وقتی که حسین و یارانش با توطئه استکباری - صهیونیستی شمر و یزید و ابن زیاد و خولی روپرو شدند و در محاصره اقتصادی قرار گرفتند و آب و ارداتی فرات به روی آنها بسته شد، از این موضوع نه تنها ناراحت نشدند، بلکه آن را نعمت و رحمتی از جانب خدا دانستند و دریافتند که آن‌ها را به خودکفایی و قطع سلطه اقتصادی قدرت‌های استکباری رهنمون می‌شود، در نتیجه به جای آب فرات، همگی "شرهت شهادت" نوشیدند.

پس می‌بینیم که نوشیدن "شرهت شهادت" در تاریخ اسلام سابقه ای طولانی دارد. یکی از مزایای "شرهت شهادت" این است که نوشیدن آن در ماه رمضان و با زبان روزه هم منع شرعی ندارد، چنان که علی در ماه رمضان و با زبان روزه "شرهت شهادت" نوشید.

"شرهت شهادت" فعلا در انواع زیر تولید می‌شود:

"شرهت شهادت" برای جوانان و بزرگسالان.

"شرهت شهادت" ویژه کودکان و نوجوانان با عصاره "مین" (۱)

"شرهت شهادت خانوادگی" برای تمام اعضای خانواده. این نوع "شرهت شهادت" از نظر اقتصادی کاملا به صرفه است.

"شرهت شهادت جماعت" برای کلیه کارگران یک کارخانه یا تمامی کارمندان یک موسسه و یا همه ساکنان یک محله مسکونی. این نوع "شرهت شهادت" حتی از "شرهت شهادت خانوادگی" هم بیشتر به صرفه است.

"شرهت شهادت" بدون قند برای مبتلایان به بیماری قند و کسانی که رژیم لاغری دارند.

ضمنا "شرهت شهادت" از آنجا که برخلاف نوشابه‌های خارجی، گازدار نیست، برای معده و به‌طور کلی برای تندرستی انسان هیچ گونه زیانی ندارد.

به قرار اطلاع رسیده، اخیرا در ایستگاه‌های صلواتی چپه‌ها، به رزمندگان اسلام به جای خاکشیر "شرهت شهادت" عرضه می‌کنند. البته "شرهت شهادتی" که رزمندگان اسلام در چپه‌ها می‌نوشند، بسیار غلیظ تر از "شرهت شهادت" معمولی است.

---

(۱) - مینت ( MINT ) در زبان‌های خارجی به معنی نعناست، اما "مین" را هرچه در فرهنگ‌ها گشتیم، نیافتیم.

از آنجا که جمهوری اسلامی حکومت مستضعفان است و همه چیز را برای پاهنگان و کوخ‌نشینان می‌خواهد، برای آن‌که مستضعفان بتوانند بمراحتی "شربت شهادت" بنوشند، امام امت به همه رهبران و رجال و دست‌اندرکاران جمهوری اسلامی و نیز به تجار مومن و متعهد بازار دستور داده‌اند که خود و افراد خانواده و بستگان‌شان تا اطلاع ثانوی از نوشیدن "شربت شهادت" اکیدا خودداری کنند.

الته رجال جمهوری اسلامی که به عادت دیرینه آخوندها نمی‌توانند جلو شکم خود را بگیرند، گاه این دستور را نقض می‌کنند و "شربت شهادت" می‌نوشند. مثلا اخیرا چهل و چند تن از رجال جمهوری اسلامی که با هواپیما به اهواز می‌رفتند، به این بهانه که دستور امام خمینی برای زمین معتر است و شامل هوا نمی‌شود، همگی در داخل هواپیما "شربت شهادت" نوشیدند.

امروزه در جمهوری اسلامی، "شربت شهادت" تنها کالایی است که بازار سیاه ندارد و به نرخ تعیین شده از طرف دولت به دست مصرف‌کننده می‌رسد. حتی گاه به منظور پشتیبانی از جنگ و تقویت جبهه‌ها، تجار متعهد و مکتبی بازار، با پول خود مقدار زیادی "شربت شهادت" تهیه کرده و روانه جبهه می‌کنند و به رایگان در اختیار رزمندگان کفر ستیز اسلام قرار می‌دهند.

کارشناسان اسلامی معتقدند بهترین راه مقابله با سلاح‌های شیمیایی و گازهای سمی عراق، نوشیدن "شربت شهادت" است.

نوشیدن "شربت شهادت" در جبهه‌های جنگ تحمیلی به‌خوبی رواج دارد، ولی در شهرها برخی جوانان غرب‌زده و شرق‌زده که حاضر نیستند از ارزش‌های سابق خود دست بردارند و ارزش‌های اسلامی را بپذیرند، هنوز هم از نوشیدن "شربت شهادت" خودداری می‌کنند، اما برادران گشت سپاه و کمیته به کمک برادران حزب‌الله، هرچا که این جوانان را بپایند، ابتدا با نصیحت و موعظه، و اگر به خرچ‌شان نرفت، با زور وادارشان می‌کنند که "شربت شهادت" بنوشند.

الته مسئولان تنها از روش‌های ایذایی استفاده نمی‌کنند، بلکه به کارهای تشویقی هم دست می‌زنند. از جمله به نوجوانان و جوانانی که "شربت شهادت" می‌نوشند، کلید پلاستیکی بهشت و به خانواده‌ها شان تلویزیون رنگی و یخچال چایزه می‌دهند. در جشن‌ها و میهمانی‌ها، بخصوص در جشن‌هایی که به خاطر پیروزی اسلام بر کفر در جبهه‌ها برپا می‌شود، مدعوین و رزمندگان به سلامتی امام "شربت شهادت" می‌نوشند و پیش از نوشیدن همگی با هم این شعار را سر می‌دهند:

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار

ز عمر ما بکاه و به عمر او بیفزای.

برای شربت شهادت، در رسانه‌های گروهی چنین آگهی می‌کنند: "به سلامتی امام و به خاطر اعتلای اسلام "شربت شهادت" بنوشید. با یک بار امتحان، مشتری دائمی ما خواهید شد!"

تنها عیب "شربت شهادت" این است که نمی‌شود آن را در یخچال گذاشت، چون ابتدا باید "شربت شهادت" نوشید، سپس واجد شرایط دریافت یخچال شد. نکته آخر این که اگر غرب زده‌ها ساندویچ می‌خورند و کولا می‌نوشند، به کوری چشم آنان حزب‌اللهی‌ها "ترکش" می‌خورند و "شربت شهادت" می‌نوشند.

:

## درس تکامل

استادی در کلاس دانشکده پزشکی درس تکامل می‌داد و با احتیاط و دوراندیشی فراوان، چنان که به تریچ قهای آقایان حزب‌اللهی برنخورد، درباره فرضیه تکامل سخن می‌گفت. ناگهان یکی از "دانشجویان" بدون کنکور سهمیه سپاه پاسداران سخن استاد را پرید و پرسید: "جناب استاد، راست است که داروین گفته انسان از نسل میمون است؟"

استاد برای آن که موضوع را شیرفهم کند، گفت: "الته داروین پس از تحقیق و مطالعه فراوان، فرضیه‌ای علمی را مطرح کرده، اما نه به این سادگی و نه به این صورت که نعوذ بالله مثلا اگر شما میمون باشید و با میمون دیگری مثل خودتان ازدواج کنید، بچه‌تان آدم از کار دربیاید!"

دانشجویانی که گوشی‌دستشان بود زیر چلکی خندیدند و "دانشجوی" حزب‌اللهی که ناراحت شده بود، حسب‌المعمول، سخنرانی "مکتبی" خود را آغاز کرد: "بله، داروین، این دانشمندان انگلیسی، این عامل شناخته شده صهیونیسم جهانی و فراماسونری، فرضیه‌اش در حقیقت توطئه استکبار جهانی است علیه اسلام و انقلاب فراگیر اسلامی، و شما استادان غرب زده که در گذشته هم چیره‌خوار رژیم طاغوت بوده‌اید، موزیانه سعی در به انحراف کشاندن اذهان جوانان مسلمان دارید. برای همین است که ما پیروان راستین ولایت فقیه، بر اتحاد حوزه و دانشگاه پافشاری می‌کنیم و به یاری امت مسلمان و شهید پرور اجازه نخواهیم داد..."

استاد که از این همه بی‌ادبی و پرت و پلا گویی کلافه شده و به خشم آمده بود، احتیاط و دوراندیشی را از یاد برد و سخن "دانشجوی" حزب‌اللهی را قطع کرد و گفت: "اجازه بفرمایید، اجازه بفرمایید، ممکن است داروین اشتباه کرده باشد، ممکن است انسان از نسل میمون نباشد، اما تو عنتر حتما از نسل پوزینه‌ای!"

# جداسازی، مرحله نهایی اسلامی کردن

چنگ جمهوری اسلامی و عراق، با حدت و شدت تمام، همچنان ادامه داشت. سال‌های "تعیین قطعی سرنوشت چنگ" یکی پس از دیگری سپری می‌شدند و حمله‌های "نهایی سرنوشت ساز" یکی پس از دیگری صورت می‌گرفتند. دیگر کار از فرستادن سپاه‌های صد هزار نفری "محمد" و "مهدی" گذشته بود. سپاه‌های دوهزار نفری "امام محمد تقی" و "امام علی نقی" و حتی سپاه "امام زین‌العابدین بیمار" را که از معلولین و مجروحین چنگ تشکیل شده بود، به جبهه فرستاده بودند.

روزهای جمعه، امام جمعه‌ها در خطبه‌های غلاظ و شدادشان نه تنها کویت و دیگر کشورهای کوچک منطقه، بلکه ابرقدرتها را تهدید می‌کردند و می‌گفتند که اگر چرات دارند یا به خلیج فارس بگذارند تا سپاهیان اسلام پوزه‌شان را به خاک بمالند و درس تازه‌ای به کفر و الحاد جهانی بدهند. آیات عظام در سخنان‌شان به

رزمندگان چنان بر کف اسلام توصیه می‌کردند که هرچه زودتر به آخرین حملهٔ سرنوشت ساز دست بزنند و تکلیف صدام عقلی و حزب بعث را تعیین و کار جنگ را یکسره کنند. با این همه، حمله‌ها و شهبخون‌های گاه گاهی در اینجا و آنجا کارساز نمی‌شد و بن‌بست جنگ نمی‌شکست.

عراق همچنان جزیرهٔ خارک را بهاران می‌کرد و کشتی‌های نفت کش را به موشک می‌پست و جمهوری اسلامی به هر پدبختی بود و به هر بهایی که می‌شد، نفت می‌فروخت و با دلارهای نفتی از بازار آزاد اسلحه می‌خرید. در داخل هم با گران کردن بهای آب و برق و تمپر پست و تلفن و تلگراف و با گرفتن هزار نوع عوارض و مالیات مستقیم و غیرمستقیم، و از همه بهتر با "استقراض از سیستم بانکی" یعنی با چاپ بی‌دریغ اسکناس بدون پشتوانه، سلکت را اداره می‌کرد. مردم که دیگر چنان‌شان به لب رسیده بود، ساعت‌ها در صف - صف نان، صف گوشت، صف سیگار، صف بانک، صف اتوبوس و تاکسی و... می‌ایستادند و غرولند و بدگویی و ناله و نفرین می‌کردند و دشنام می‌دادند.

در چنین اوضاع و احوالی بود که گروهی از اندیشمندان و متفکران اسلامی که پیرو فقه سنتی و اصیل محمدی بودند، مسئلهٔ جداسازی کامل زن و مرد در جامعه را به عنوان یک تکلیف شرعی مطرح کردند. آن‌ها می‌گفتند که سال‌ها پس از پیروزی انقلاب اسلامی و پیاده شدن احکام اسلام، هنوز هم در جامعه، به‌ویژه در محیط دانشگاه و اداره‌ها و کارخانه‌ها، زن و مرد در کنار یکدیگر به سر می‌پزند، همدیگر را می‌بینند و آزادانه گفت‌وگومی‌کنند. همهٔ این‌ها بر خلاف شرع انور و گناه کبیره است و آن‌ها که توانایی جلوگیری از ارتکاب این گناه کبیره را دارند و کاری نمی‌کنند، شرعاً در پیشگاه خدا و رسول مسئولند.

پیروان فقه پویا در پاسخ می‌گفتند که امروزه حضور زنان، البته با رعایت کلیه جوانب شرعی و مراعات حداکثر احتیاط، در دانشگاه‌ها و اداره‌ها و کارخانه‌ها و خلاصه در جامعه، ناگزیر است. اما می‌توان برای جلوگیری از معاصی تدابیری اندیشید. مثلاً در کلاس‌های دانشگاه می‌توان میان محل نشستن خواهران و برادران پرده یا دیوار کشید. برای آنکه استاد و برادران دانشجو صدای خواهران دانشجو را نشنوند و دچار وسوسه‌های شیطانی نشوند، می‌توان خواهران را موظف کرد که پرسش‌های خود را بنویسند و به استاد بدهند.

طرفداران فقه سنتی می‌گفتند چنین تدابیری چاره‌ساز نیست و بیهوده است. اگر در کلاس دیوار بکشیم، به هر حال برادران و خواهران در راهروها و محوطهٔ دانشگاه همدیگر را می‌بینند و غالباً به دیدن اکتفا نمی‌کنند و به بهانهٔ گرفتن و دادن جزوه‌ها و کتاب‌های درسی، با یکدیگر سخن می‌گویند و هنگام سخن گفتن چشم در چشم



همدیگر می‌دوزند و دچار وسوسه‌های شیطانی و مرتکب فعل حرام می‌شوند. چه رسد به این‌که خواهری در کلاس نشسته است و برادری وارد کلاس می‌شود و دو نامحرم در یک مکان تنها می‌مانند. نوشتن پرسش‌ها هم دردی را دوا نمی‌کند، زیرا استاد همین که چشمش به خط خواهر می‌افتد، از آنجا که می‌داند دختر جوانی آن را نوشته است، دچار وسوسه‌های شیطانی و مرتکب فعل حرام می‌شود. هنگام تصحیح اوراق امتحانی، خواهران هم همین اشکال پیش می‌آید و استاد همین که چشمش به نام خواهر دانشجو می‌افتد، مخصوصاً اگر آن نام از نام‌های غیر اسلامی و شیطانی مانند شادی و زیبا و فریبا و گلی باشد، دچار وسوسه‌های شیطانی و مرتکب فعل حرام می‌شود. از آن گذشته، استادی که دارد درس می‌دهد، ناچار در چشم شاگردانش که نیمی از آنها دختر هستند، نگاه می‌کند و با نگاه کردن در چشم نامحرم، مرتکب فعل حرام می‌شود.

پس از آن‌که گویندگان و نویسندگان دو طرف سخنان خود را گفتند و نوشتند و اختلافات بالا گرفت، به اشارهٔ پیروان فقه سنتی، امت حزب‌الله یار دیگر به صحنه ریختند و در دفاع از جداسازی خواهران و برادران راه پیمایی و تظاهرات کردند و شعار دادند و دولت خدمتگزار را تهدید کردند که اگر فوراً چاره‌ای نیندیشد، خود را سادست به کار خواهند شد. دولت خدمتگزار هم که همواره خود را تابع و مجری نظرات و اوامر امام و امت می‌دانست، مانند گذشته ماست‌ها را کیسه کرد و پس از برگزاری "سینار جداسازی" و اعلام هفته‌ای پنجم "هفتهٔ جداسازی" عملدست به کار شد.

ابتدا از دانشگاه که بارزترین نمونهٔ فساد و بی‌بند و باری و ولنگاری گذشته بود، شروع کردند. از آنجا که به اندازهٔ کافی استاد و استادیار و ساختمان و کلاس نداشتند که بتوانند کلاس‌های خواهران و برادران را جدا کنند تا خواهران استاد به خواهران دانشجو و برادران استاد به برادران دانشجو درس بدهند، و ادامهٔ وضع قبلی هم با بحث‌هایی که شده بود و با خشم و خروش امت حزب‌الله دیگر به هیچ وجه میسر نبود، به شیوهٔ مرگ یکبار و شیون یکبار، خواهران را از کلیهٔ دانشگاه‌ها اخراج کردند و به "مدرسهٔ عالی نسوان" که به همین منظور تاسیس کرده بودند، انتقال دادند.

در این مدرسهٔ عالی، رشته‌های خانه‌داری، آشپزی، خیاطی، شوهرداری، بچه‌داری، مامایی و هنر تدریس می‌شد و استادان همگی از خواهران حزب‌اللهی با صلاحیت بودند که تخصص را با تعهد آمیخته بودند. به دانشجویان مدارک لیسانس، فوق لیسانس و درجه دکتری داده می‌شد. البته خواهرانی که این مدرسه عالی را به پایان می‌رساندند، اگر مایل بودند، با موافقت شوهر و به همراه خود او می‌توانستند

برای ادامه تحصیل عازم عربستان سعودی شوند.

برای آن که خدای ناکرده این فکر شیطانی به سرتان نیاید که خیاطی و آشپزی و بچه‌داری دیگر لیسانس و فوق لیسانس نمی‌خواهد، نمونه‌هایی از ریز درس‌های این مدرسه عالی را در اینجا می‌آوریم:

رشته آشپزی شامل واحدهای زیر بود: غذاهای روزمره (۲ واحد)، قیمة پلو و آش و شله زرد نذری (۲ واحد)، سفره اہوالفضل (۲ واحد)، حلوی مرده و کاجی زانو (۲ واحد)، ترشی و مرہا و رب گوچہ فرنگی (۲ واحد)، شربت‌ها و شیرینی‌های خانگی (۲ واحد).

رشته خیاطی شامل دوختن لباس‌های نو (۲ واحد) و وصله پینه (۲ واحد) بود. رشته شوهرداری از جمله واحدهای زیر را در بر می‌گرفت: ازدواج دائم (۲ واحد)، ازدواج منقطع یا صیغہ (۲ واحد)، آیین هووداری (۲ واحد).

الہتہ این رشته شامل درس‌های نظری و عملی بود و در درس عملی رضایت نامہ شوہر - یا کسی کہ خواہر دانشجوہا او ازدواج منقطع کردہ بود و رضایت نامہ ہو و لازم بود و تاثیر تعیین کننده ای در قبولی دانشجو داشت.

رشته مامایی برای آن بود کہ خواہران مسلمان هنگام وضع حمل نیازی نداشتہ باشند بہ پزشک مرد مراجعہ کنند و بہ این ترتیب مرتکب فعل حرام شوند. الہتہ این رشته بہ وسیلہ قابلہ‌های کارکشتہ قدیمی، بہ شیوہ سنتی تدریس می‌شد و از آنجا کہ ہمیشہ عدہ‌ای از خواہران دانشجو آہستن و چندتایی از آنها پا بہ ماہ بودند، ہمین کہ خواہری در دوش می‌گرفت، او را سرخشت می‌نشانند و پس از آن کہ فارغ می‌شد، ناف نوزاد را می‌پریدند و برای جلوگیری از آل‌زدگی، پیاز خام بہ سیخ می‌کشیدند و شب ششم در گوش نوزاد اذان می‌گفتند و کارهای ضروری دیگر را انجام می‌دادند و بہ این ترتیب این رشته را عملاً می‌آموختند.

رشته ہنر درس‌های ہزک و دوزک، سرخاب و سفیداب، وسہ ہستن و حناہندان، ہند انداختن و زیر اہر و برداشتن را شامل می‌شد. درس موسیقی و رقص در این رشته، شامل سینی زدن و طشت زدن و رقص‌های "خالہ رورو" و "این وردلم اوفینا" بود. الہتہ در کلیہ رشته‌ها و در تمام سال‌های تحصیلی، پنج واحد معارف اسلامی تدریس می‌شد کہ گذراندن آن برای ہمہ خواہران اہجاری و نمرہ اش تعیین کننده بود و پس از موفقیت در آن، خواہر دانشجو دیگر بہ خوبی می‌دانست کہ کفن مرده چند تکہ است و نماز میت چند تکبیر دارد و غسل‌های واجب و مستحب کدام است.

گرچہ جداسازی در دانشگاه اجرا شدہ بود، با این ہمہ در جامعہ زن و مرد بہ ناچار با یکدیگر برخورد داشتند و در تماس بودند. برای ہمہ این‌ها باید فکری می‌شد. ہرادران متعہد و مکتہی کہ در مرکز تحقیقات جہاد سازندگی و سپاہ پاسداران

سرگرم تحقیق و پژوهش و ابداع و اختراع بودند، به کمک اشعه لیزر و چشم الکترونیکی و تلویزیون‌های مدار بسته و با برنامه ریزی کامپیوتری این مشکل را حل کردند.

از جمله دستگامی اختراع کردند که مانند چراغ راهنمای خیابان‌ها، سه لامپ سبز و زرد و سرخ داشت. این دستگاه را که به چشم الکترونیکی و دوربین‌های تلویزیونی مجهز و به دستگاه کامپیوتری وصل بود، در همه اداره‌ها و موسسات و شرکت‌ها، و خلاصه در همه ساختمان‌های عمومی (به استثنای ساختمان‌های بنیاد شهید) نصب کردند. اگر شرایط شرعی فراهم بود، چراغ سبز روشن می‌ماند. اما اگر زن و مردی که نامحرم بودند، در یک اتاق تنها می‌ماندند، ابتدا چراغ زرد روشن می‌شد و هشدار می‌داد. اگر به چراغ زرد توجه نمی‌کردند و یکی از آنها فوراً از اتاق خارج نمی‌شد، یا شخص ثالثی به اتاق نمی‌آمد، چراغ قرمز روشن می‌شد و آژیر به صدا درمی‌آمد. در پی درنگ به‌طور خودکار بسته می‌شد تا مرتکبین مناهی نتوانند بگریزند. در این هنگام ماموران وزارت مہارزه با منکرات سر می‌رسیدند و مجرم را بازداشت می‌کردند و به دادگاه مہارزه با منکرات تحویل می‌دادند. البته در دادگاه نوارهای ویدیویی که دوربین‌های تلویزیونی، صحنه اتاق را بر آنها ضبط کرده بودند، مدرک انکارناپذیری برای اثبات وقوع جرم بود.

چون چشم الکترونیکی دستگاه در راهروها هم نصب شده بود، خواهر و برادری که در راهرو به یکدیگر برمی‌خوردند، وظیفه داشتند به سرعت، و با رعایت حداکثر احتیاط که کوچکترین تماسی به وجود نیاید، از کنار یکدیگر بگذرند. اگر می‌ایستادند و به یکدیگر نگاه می‌کردند و یا با هم سخن می‌گفتند، چراغ سبز، زرد و سپس سرخ می‌شد و آژیر به صدا درمی‌آمد.

### آسانسور

دولت در برنامه عمرانی پنج ساله آینده در نظر گرفته بود که کلیه آسانسورها را زنانه - مردانه کند. یعنی در هر ساختمان، همان طور که توالیت زنانه - مردانه وجود دارد، دو آسانسور، یکی مخصوص برادران و دیگری مخصوص خواهران، البته دور از هم و با فاصله کافی که چشم خواهران و برادران به یکدیگر نیفتد، بسازد.

اما از آنجا که هنوز آسانسور به اندازه کافی وجود نداشت، و سوار شدن خواهران و برادران در یک آسانسور، به خاطر پخش شدن عطری که خواهران احیاناً استعمال کرده بودند یا بوی بدن برادران حزب‌اللهی، منع شرعی داشت، و از آن بدتر ممکن بود گاه این طور پیش بیاید که یک خواهر و یک برادر در آسانسور تنها

همانند، و از همه این‌ها گذشته، آسانسور اساساً یک پدیدهٔ بارز مصرف زدگی و رفاه طلبی غربی بود، پیروان فقه سنتی و اصیل محمدی با آسانسور به مخالفت برخاستند و آن را حرام دانستند. اما پیروان فقه پویا که ضرورت آسانسور را در زندگی امروز نمی‌توانستند انکار کنند و برای ساختمان‌های چندین و چند طبقه، آسانسور را مباح بلکه مستحب می‌دانستند، راه حلی شرعی و خداپسندانه یافتند و آن این بود که آسانسور یک بار خواهران و بار دیگر برادران را جابه‌جا کند، و هر بار پس از تخلیهٔ خواهران یا برادران، آسانسور دو دقیقه با درهای باز توقف کند و پادبزن‌های برقی قوی که در آن تعبیه شده‌اند، خطر احتمالی خواهران یا پوی بدن برادران را با فشار هوا پراکنده کنند. و وقتی که اطمینان حاصل شد که رایحهٔ تحریک کننده‌ای در اتاق آسانسور باقی نمانده است، دستگاه به کار خود ادامه دهد.

پیروان فقه سنتی اگرچه از ته دل راضی نبودند و می‌گفتند امکان دارد همین پویی که به وسیلهٔ پادبزن برقی پراکنده می‌شود، به مشام مومن یا مومنه‌ای برسد و او را دچار تحریکات و وسوسه‌های شیطانی کند، ناچار با اکراه به این راه حل تن در دادند.

## تلفن

در مورد تلفن‌های عمومی، پیروان فقه سنتی این ایراد را داشتند که وقتی خواهی گوشی تلفن را به گوش می‌چسباند و گفت و گومی‌کند، مخصوصاً با توجه به پرحرفی معمول خواهران، گوشی در اثر حرارت بدن او گرم می‌شود. برادری که بلافاصله پس از او به اتاقک تلفن می‌رود، صرف نظر از رایحهٔ عطری که خواهر استعمال کرده یا پوی بدن او که در اتاقک تلفن منتشر شده، وقتی که گوشی را به گوش خود می‌چسباند و آن گرما را احساس می‌کند، دچار وسوسه‌های شیطانی و در نتیجه مرتکب فعل حرام می‌شود و در روز محشر، در پیشگاه حضرت باری تعالی، گذشته از خود او و آن خواهر، مدیر عامل شرکت تلفن و وزیر پست و تلگراف و تلفن و نخست وزیر هم مسئول و مقصر و پاسخگو خواهند بود.

پیروان فقه سنتی برای رفع این معاصی و مناهمی، پیشنهاد کردند که اتاقک‌های تلفن عمومی، مانند گرما به‌های قدیم، نصف روز مخصوص برادران و نصف روز مخصوص خواهران باشند و در فاصلهٔ میان این دو نوبت، به مدت نیم ساعت یا یک ساعت در اتاقک‌ها را باز بگذارند تا هرگونه عطری یا پویی بیرون برود و گوشی هم سرد شود.

پیروان فقه پویا یادآور شدند که تلفن حمام نیست که بتوان استفاده از آن را به

صبح یا بعد از ظهر موکول کرد. اگر برای خواهری یا برادری این ضرورت پیش آید که در همان ساعتی تلفن کند که نوبت او نیست، تکلیف چیست؟

سرانجام به توافق رسیدند که از باب اباحه، و با استفاده از احکام ثانویه، همان راه حل آسانسور را در پیش گیرند. در نتیجه دستگاهی اختراع و با برنامه ریزی کامپیوتری در اتاقک های تلفن نصب کردند که همین که خواهر یا برادر تلفن کننده گوشی را می گذاشت و از اتاقک بیرون می آمد، چراغ قرمزی روشن می شد، تلفن به طور اتوماتیک برای دو دقیقه قطع می شد تا کسی نتواند از آن استفاده کند، در اتاقک چهارطاق باز می شد و پادبزن ها و تهویه کننده های قوی هوای داخل اتاقک را خارج می کردند. همین که گوشی تلفن خنک می شد و تلفن کردن دیگر منع شرعی نداشت، به فرمان کامپیوتر مرکزی ارتباط برقرار می شد، پادبزن ها از کار می ایستادند، در اتاقک تلفن بسته می شد و با روشن شدن چراغ سبز در بالای در اتاقک، شخصی که برای تلفن کردن منتظر ایستاده بود، در را باز می کرد و به اتاقک قدم می گذاشت.

### اتوبوس و تاکسی

از آنجا که در اتوبوس و تاکسی، پیاده شدن خواهری و نشستن برادری بر صندلی او که هنوز از حرارت بدنش گرم بود، به عقیده پیروان فقه سنتی، منع شرعی داشت و سبب ارتکاب فعل حرام بود، و حتی میله اتوبوس که خواهری که ایستاده بود، ناچار بود آن را بگیرد، از حرارت کف دستش گرم می شد و چه بسا برادری آگاه یا ناآگاه، همان جای میله را می گرفت و با جذب حرارت بدن خواهر از میله، مرتکب فعل حرام می شد، اتوبوس ها و تاکسی ها را زنان - مردانه کردند. اتوبوس ها و تاکسی های سبز رنگ ویژه برادران و اتوبوس ها و تاکسی های نارنجی رنگ ویژه خواهران بود. اما از آنجا که نه راننده زن به اندازه کافی داشتند که رانندگی تاکسی ها و اتوبوس های ویژه خواهران را به عهده بگیرد، و نه خواهران می توانستند با حجاب کامل اسلامی رانندگی کنند، و از همه اینها گذشته، به عقیده پیروان فقه سنتی، اصولاً رانندگی خواهران، به ویژه در وسایط نقلیه عمومی، منع شرعی داشت. امام خمینی با استفاده از احکام ثانویه فتواداد که رانندگان اتوبوس و تاکسی، با مسافران خود محرم هستند. به این ترتیب اگر برادر راننده با یک خواهر مسافر در یک تاکسی یا اتوبوس تنها می ماند، یا هنگام دادن و گرفتن پول یا بلیط انگشتان شان به یکدیگر می خورد، اشکال شرعی پیش نمی آمد.

زنانه مردانه کردن اتوبوس ها و تاکسی ها در دسرهای زیادی برای مردم درست کرد.

مثلا اگر مادری با پسرش هفت ساله اش می‌خواست به جایی برود، ناچار بود ابتدا پسر را با اتوبوس مردانه روانه کند، و سپس خود با اتوبوس زنانه به دنبال او برود. چه بسیار بچه‌ها که گم شدند و چه بسیار دردسرها و ناراحتی‌ها که به وجود آمد. اما به دردسرافتادن و ناراحت شدن مردم اهمیتی نداشت، اجرای احکام اسلام عزیز مهم بود.

## خرید و فروش

جداسازی در مسئله خرید و فروش به مشکل جدی برخورد. زیرا فروشندگان عمدتا از برادران بودند و خریداران عمدتا از خواهران. پیروان فقه سنتی همین که خواستند در این عرصه هم وارد شوند و سخت‌گیری کنند، سر و صدای تجار مومن و متعهد مسلمان در آمد. یکی از آنها در گفت‌وگویی با یکی از خبرنگاران، رک و پوست‌کنده چنین گفت: "ما چنان در فکر سود و زیان و چندر قازدرآمد خودمان هستیم که اگر سوفیالورن و بریثیت بار دو هم لخت بیایند جلو مغازه‌مان برقصند، توجهی نمی‌کنیم!"

البته وزارت ارشاد اسلامی خبرنگار روزنامه رابه‌خاطر درج این جمله از کار برکنار کرد. خبرنگار به عنوان اعتراض اظهار داشت که سوفیالورن و بریثیت بار دو حالا دیگر پیر شده‌اند و فاقد جاذبه جنسی‌اند. وزارت ارشاد اسلامی اعتراض را وارد ندانست و پاسخ داد که چون تصویر جوانی آنها در ذهن همه وجود دارد، با تصور لخت رقصیدن آنها برادران خواننده دچار وسوسه شیطانی و مرتکب فعل حرام می‌شوند.

باری، پیروان فقه سنتی که پایگاه محکم اقتصادی و اجتماعی‌شان وجود و وجوه همان کسبه و تجار مومن و متعهد مسلمان بود، این بار ناچار شدند کمی کوتاه بیایند و فتوا بدهند که چون جنس در پاکت‌ها و بسته‌های کاغذی و جعبه‌های مقوایی به دست مشتری می‌رسد و کاغذ و مقوا هم عایق هستند و حرارت بدن را منتقل نمی‌کنند، این که خریدار و فروشنده از دو جنس مخالف باشند، اشکال شرعی ندارد. منتها از باب احتیاط، فروشنده پاکت یا بسته را مستقیما به دست خریدار ندهد، مبادا انگشتان‌شان به یکدیگر برخورد و مرتکب فعل حرام بشوند، بلکه روی پیشخوان بگذارد تا مشتری بردارد.

درباره پرداخت پول فتوا داده شد که رد و بدل کردن پول خرد که از جنس فلز است و حرارت بدن را منتقل می‌کند، حرام است. بنا بر این خواهر خریدار باید پول را از کیف خود مستقیما و بی آنکه به آنها دست بزند، در ترازویا ظرفی که در

برابر فروشنده قرار دارد، بریزد. برادرفروشنده پول لازم را بردارد و پس از آن خواهر خریدار بقیه پول خود را دوباره در کیف بریزد. رد و بدل کردن اسکناس؛ باز به خاطر عایق بودن و حرارت را منتقل نکردن، اشکال شرعی ندارد، به شرط آن که خواهر در حالی که اسکناس را کاملاً باز کرده است، گوشه‌ای از آن را با دو انگشت بگیرد و به طرف فروشنده دراز کند و برادر هم گوشه دیگر آن را با دو انگشت بگیرد و اسکناس را به همان صورت در دخل بیندازد. البته بانک مرکزی جمهوری اسلامی موظف شد از باب احتیاط، اسکناس‌هایی چاپ کند که درازای آنها دویا سه برابر اسکناس‌های فعلی باشد.

### فتاوی امام خمینی

از آنجا که امام خمینی فتوا داده بود که نگاه کردن به دست و صورت زن نامحرم، اگرچه منع شرعی ندارد، اما مکروه است، گذشته از روبنده که مانع از دیدن صورت می‌شد، دستکش‌هایی شبیه دستکش بچه‌ها ساختند که یک محل برای انگشت شصت و یک محل به هم پیوسته برای چهار انگشت دیگر داشت. حسن این دستکش‌ها آن بود که برخلاف دستکش‌های دیگر، تنگ و چسبان نبود که انگشت‌های خواهران را به نمایش بگذارد و موجب وسوسه‌های شیطانی شود. دیگر این که وقتی خواهری دستگیره در اتاقی را در اداره‌ای یا موسسه‌ای می‌گرفت، حرارت بدنش به آن منتقل نمی‌گردید و سبب نمی‌شد که اگر برادری همان دستگیره را لمس کند، مرتکب فعل حرام شود.

فتوای دیگری که امام خمینی صادر فرمودند، این بود که به احتیاط نزدیک تر است که لباس‌های خواهران و برادران را در خانه با هم و یکجا در ماشین‌های لباس‌شویی نریزند، زیرا اگرچه زن و شوهر به یکدیگر محرمند، اما چه بسا در خانه‌ای برادر شوهر یا خواهر زن هم زندگی کنند و شسته شدن لباس‌ها، مخصوصاً لباس‌های زیر با همدیگر وجه شرعی ندارد، چراکه هنگام پوشیدن، به یاد آوردن این موضوع که این لباس در ماشین لباس‌شویی با لباس جنس مخالف در تماس بوده و یکجا شسته شده است، چه بسا که موجب تصورات و اوهام و وسوسه‌های شیطانی و سبب ارتکاب فعل حرام گردد.

پس از صدور این فتوا، وارد کنندگان و فروشندگان ماشین‌های لباس‌شویی اعلام کردند که به پیروی از اوامر امام عزیز و برای رفاه امت مسلمان، در بهای ماشین‌های لباس‌شویی تخفیف عمده داده‌اند که هر خانواده‌ای بتواند یک ماشین لباس‌شویی زنانه و یک ماشین لباس‌شویی مردانه خریداری کند.

دولت خدمتگزار نیز به پیروی از امام و برای کمک به امت حزب الله در انجام وظایف و تکالیف شرعی شان، سهمیه پودر لباسشویی خانواده ها را دو برابر کرد.

### جداسازی در عرصه هنر

جداسازی در عرصه هنر ابتدا به این ترتیب صورت گرفت که پیروان فقه پویا سینماها و تئاترها را نیمه زنانه - مردانه کردند. یعنی برادران در سالن و خواهران در بالکن می نشستند. اما پیروان فقه سنتی این راه حل را کافی ندانستند و آن قدر پافشاری کردند تا سینماها و تئاترها زنانه - مردانه شدند. یعنی برخی از آنها به برادران و برخی به خواهران اختصاص یافتند. فیلم ها و نمایش هایی که برای خواهران نمایش داده می شد، کاملاً ساخته خود آنها و با شرکت خواهران بود. به این ترتیب که خواهران با کشیدن سیبل در پشت لب و گذاشتن ریش مصنوعی، در نقش برادران هم ظاهر می شدند. برادران هم معمولاً فیلم های خشن جنگی و "بزن بزنی" تماشا می کردند که خواهران در آنها نقشی نداشتند.

در ادبیات هم وضع به همین قرار بود. مثلاً خواهران شاعر و نویسنده، در جلسات ویژه ای برای خواهران علاقه مند به ادبیات، شعر و داستان می خواندند و حتی گردهمایی ها و کنگره های سراسری خواهران شاعر و نویسنده برگزار می کردند که شرکت در آنها فقط برای خواهران علاقه مند آزاد بود. به این ترتیب، هنر و ادبیات هم مانند حمام و توالت، زنانه - مردانه شد.

### ورزش

از آنجا که هم پیروان فقه سنتی و هم پیروان فقه پویا با ورزش خواهران و رقابت های تیمی و فرستادن تیم های ورزشی به این شهر و آن شهر، چه رسد به خارج، سخت مخالف بودند و در این یک نکته اتفاق نظر داشتند و نماز روزانه و ظرف شویی و رخت شویی و جارو کردن خانه یا بغل کردن کودک و تکان دادنش هنگام خواباندن، یا بالا و پایین انداختنش هنگام بازی را بهترین ورزش برای خواهران می دانستند، یکباره فاتحه ورزش خواهران را خواندند و خیال همه را آسوده کردند.



یکی از عرصه‌های اصلی مبارزه پیروان فقه سنتی با پیروان فقه پویا، عرصه مبارزه با توالت فرنگی بود. پیروان فقه سنتی دو دلیل محکم و تردیدناپذیر ارائه می‌کردند. یکی این‌که توالت فرنگی هر قدر هم شسته و تمیز و ضد عفونی شود، باز چون نامش توالت فرنگی است، مانند خود فرنگی‌های ملحد و مشرک، نجس است و تماس با آن مومن را نجس، وضو را باطل و غسل را واجب می‌کند.

دیگر این‌که درست است که در اماکن عمومی توالت‌های زنانه - مردانه وجود دارد، اما در خانه‌های شخصی یک توالت بیشتر وجود ندارد که اگر فرنگی باشد، امکان دارد زن نامحرمی، مثلاً میهمان، روی آن بنشیند و بلافاصله پس از او مردی برود و روی همان توالت فرنگی بنشیند و تازه اگر هم حرارت بدن زن را جذب نکند، تنها همین تصور که زنی اینجا نشسته بوده و بدنش با توالت تماس داشته است و حالا بدن مرد با آن تماس دارد، موجب وسوسه‌های شیطانی و مانند این است که بدن دو نامحرم با یکدیگر تماس داشته باشد. در نتیجه هر دو مرتکب فعل حرام شده‌اند. از باب امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه امت حزب‌الله است که کلیه توالت‌های فرنگی، این مظاهر کفر و الحاد و فساد و فحشا را در سراسر مملکت اسلامی از میان ببرند.

پیروان فقه پویا چون در اینجا دیگر هیچ عذر و بهانه‌ای نمی‌توانستند بیاورند و هیچ دستاویزی نداشتند، میدان را یکسره خالی کردند و به حریف واگذاشتند و حریف هم که میدان را خالی دید، فرصت را غنیمت شمرد و مسئله توالت فرنگی را دستاویزی کرد که اگر بتواند دولت خدمتگزار را به وسیله آن ساقط کند.

البته در اداره‌ها و اماکن عمومی و هتل‌ها - به استثنای یکی دو هتل لوکس که به میهمانان عالی قدر خارجی اختصاص داشت - دولت سال‌ها بود که توالت‌های فرنگی را به توالت‌های سنتی تبدیل کرده بود. حتی وزارت خارجه طی بخشنامه‌ای به کلیه سفارتخانه‌ها و موسسات وابسته به جمهوری اسلامی در سراسر دنیا دستور داده بود که توالت‌های فرنگی را به توالت‌های سنتی تبدیل کنند و آنجا که ساختمان استیجاری است و چنین کاری دخل و تصرف غیر مجاز در ملک غیره شمار می‌آید، جعبه چوبی بزرگی را بردارند و وارونه روی توالت فرنگی بگذارند و با کندن تخته‌های وسط و گذاشتن پاها بر تخته‌های کناری، توالت فرنگی را به توالت سنتی تبدیل کنند.

اما حمله پیروان فقه سنتی متوجه خانه‌های شخصی غرب زده‌ها و فرنگی‌مآب‌هایی بود که سال‌ها پس از پیروزی انقلاب اسلامی و پیاده شدن احکام اسلام، جرات کرده

بودند توالت‌های فرنگی خود را که یادگار فساد و فحشا و بی‌بند و باری گذشته بود، هنوز نگاه دارند.

ابتدا گروه‌های برادران حزب‌اللهی موتورسوار به خیابان‌ها آمدند. برخلاف بار گذشته که برای مبارزه با بدحجابی به صحنه آمده بودند و تیغ و قمه و زنجیر داشتند، این بار با میله‌های فولادی مجهز بودند و این شعارها و فریادها را سر می‌دادند:

توالت فرنگی، نابود باید گردد!

توالت اسلامی، ایجاد باید گردد!

نه شرقی، نه غربی، توالت اسلامی!

به دنبال تظاهرات موتورسواران، یک روز جمعه، برادران و خواهرانی که عازم نماز جمعه بودند، تظاهرات و راه‌پیمایی باشکوهی ترتیب دادند. پیشاپیش راه‌پیمایان این شعار بزرگ حمل می‌شد:

مملکت اسلامی همه چیزش باید اسلامی باشد. امام خمینی

پس از آن برادران و خواهران در حرکت بودند و اشعاری را به آهنگ مخصوصی می‌خواندند و با آهنگ آن سینه می‌زدند. ابتدا برادران می‌گفتند:

امام ما خمینی بت شکن

گفته به ما جملگی از مرد و زن

خواهران که پشت صف برادران در حرکت بودند، پاسخ می‌دادند:

روی توالت فرنگی نشین (= ننشین)

توی توالت فرنگی نرین

برادران: توی خلا به وجه شرعی بگوز

خواهران: ریشه الحاد جهانی بسوز! (۱)

فردای آن روز، وزارت کشور اعلامیه‌ای صادر کرد و در آن پس از نصیحت به غرب‌زدگان و شرق‌زدگان و توصیه به آنان که تا فرصت باقی است، به آغوش گرم اسلام بازگردند و توالت‌های فرنگی خود را داوطلبانه تخریب و تعویض کنند، اعلام

---

(۱) - می‌گویند شاعری که ناظر این تظاهرات بود، فی‌البداهه این بیت را سرود و

به صدای بلند خواند:

هرجا دلت می‌خواد بشین و برین

ریدن تو چه ربطی داره به دین!

روایت کرده‌اند که امت حزب‌الله در دم بر سر شاعر گستاخ ریختند و سزای

جسارتش را چنان دادند که نه تنها شعر و شاعری، که نفس کشیدن را هم از یاد برد.

داشت که نمی‌تواند جلو خشم و خروش امت حزب الله را بگیرد.

برادران موتورسوار حزب اللهی که کاسه صبرشان لبریز شده بود، از شعار و اخطار گذشتند و دست به عمل زدند. آن‌ها به این ترتیب عمل می‌کردند که ابتدا محله‌ای را متصرف می‌شدند و به اشغال خود درمی‌آوردند. سپس به کلیه فروشگاه‌های مصالح ساختمانی و لوازم بهداشتی سر می‌زدند و اگر در آنها توالت فرنگی می‌یافتند، همه آنها را به خیابان می‌ریختند و با میله‌های آهنی تکه تکه و خرد می‌کردند. پس از آن به خانه‌های مردم هجوم می‌بردند و خیابان به خیابان و کوچه به کوچه، همه خانه‌ها را بازرسی می‌کردند و در هر خانه‌ای که توالت فرنگی می‌یافتند، نه تنها آن را خرد می‌کردند، بلکه اگر با اعتراض صاحب خانه مواجه می‌شدند، با همان میله آهنی که در دست داشتند، به جان خود او می‌افتادند. اگر کسی از بازکردن در خودداری می‌کرد، البته میله‌های آهنی به کار شکستن و بازکردن در هم می‌آمدند.

تا چند هفته، عنوان بزرگ صفحه اول روزنامه‌ها، حرکت اعتراضی امت حزب الله و شکستن توالت‌های فرنگی در این یا آن محله بود. در این میان ماموران دادگاه ویژه امور اصناف چندین انبار بزرگ و مخفی، حاوی هزاران صندوق توالت فرنگی، در گوشه و کنار تهران کشف و صاحبان آنها را به این اتهام که می‌خواسته‌اند به اشاره صهیونیسم و استکبار جهانی، به وسیله توالت فرنگی به انقلاب اسلامی ضربه بزنند، روانه دادگاه انقلاب کردند. تجار مومن و متعهد و مسلمانی که سازنده و وارد کننده و فروشنده مصالح ساختمانی و لوازم بهداشتی سنتی و اسلامی بودند، در اعلامیه‌ای به امضای "انجمن اسلامی ... " از این عمل انقلابی و اسلامی و قاطع دادستان و دادگاه ویژه امور اصناف پشتیبانی و قدردانی کردند.

پرزیدنت ریگان در مصاحبه مطبوعاتی هفتگی خود، هجوم به خانه‌های مردم و شکستن توالت‌های فرنگی را از میان بردن آخرین بقایای آزادی‌های فردی مردم نامید و اعلام کرد که اگر در جمهوری اسلامی میانه‌روها بر سر کار بیایند و با امریکا رابطه دیپلماتیک برقرار کنند، با نخستین هواپیمایی که سفیر و اعضای سفارت ایالات متحده امریکا را به تهران می‌برد، محموله‌ای شامل لوازم یدکی هواپیما، وسایل یدکی رادار، موشک‌های زمین به هوا و چند هزار توالت فرنگی به جمهوری اسلامی خواهد فرستاد.

## آسید علی، خدا شفا بده!

می‌گویند روزی سید علی خامنه‌ای، رئیس جمهوری اسلامی، به بازدید تیمارستان رفت. همه بخش‌ها را دید تا به بخش بیمارانی رسید که عقده خودبزرگ بینی دارند. یعنی یکی خود را اسکندر کبیر می‌داند و دیگری خود را ناپلئون بناپارت می‌پندارد و سومی تصور می‌کند نادرشاه افشار است... ناکهان شیخی که سابقاً در حوزه علمیه همدرس رئیس جمهور بود، جلو آمد و خوش و بش کرد و پرسید: "خب، آسید علی، پیدات نیست، کجایی؟ چه می‌کنی؟"

رئیس جمهور با دیدن دوست قدیمی بادی به غیغب انداخت و گفت: "حالا من رئیس جمهورم." شیخ بیچاره با شنیدن این حرف سری تکان داد و گفت: "آسید علی، خدا شفا بده، من هم تا دیروز خیال می‌کردم امام زمانم!"

روزنامه‌های سانسور زده و گرفتار خفقان جمهوری اسلامی، برای آن‌که نشان بدهند بر خلاف تصور آن نماینده مجلس که گفت: "روزنامه‌های جمهوری اسلامی همگی آشغال هستند!"، آشغال نیستند، تازگی‌ها به دست و پا افتاده‌اند و چپ و راست با وکیل و وزیر مصاحبه می‌کنند و درباره - سانسورنه البته! - بلکه "خود سانسوری" مطبوعات نظر می‌خواهند.

روزنامه کیهان هم در روز ۱۸ دی ۶۲ با سید علی خامنه‌ای گفت و گوی مفصلی کرده است که فی‌الواقع از هر نظر خواندنی و عبرت آموز است!

پرسش اول درباره "انتقاد سازنده و ضرورت آن در مطبوعات و خودسانسوری" است. رئیس جمهوری اسلامی در پاسخ می‌گوید: "انتقاد در صورتی که سازنده باشد نه تنها مفید بلکه ضروری و لازم است و این هیچ حد و قیدی هم ندارد. همیشه و همه جا انتقاد، در صورتی که سازنده باشد، مطلوب و مفید است."  
و بلافاصله می‌افزاید: "اگر انتقاد یا عیب‌جویی... از یک نیت ناسالمی منشاء گرفته باشد، آیا می‌تواند سالم و سازنده باشد؟"

عقیده شما را نمی‌دانم، اما نگارنده این سطور عقیده دارد که به راستی حق با رئیس جمهور است. وقتی که شما می‌گویید: "جنگ پس است. جنگ را پایان دهید. این همه کشته و زخمی و معلول کافی است." معلوم است که انتقاد شما سازنده نیست و ناسالم است. معلوم است که عیب‌جویی شما از نیت ناسالمی سرچشمه گرفته. زیرا شما می‌خواهید جنگ را، که امام امت فرمودند برای ما منشاء خیر و برکت است، ویران کنید. انتقاد شما سازنده نیست، زیرا شما می‌خواهید شعار "جنگ، جنگ، تا پیروزی" امت همیشه در صحنه، و از آن بدتر شعار "جنگ، جنگ، تا رفع فتنه از عالم" را که امام امت شخصا بر زبان آوردند، خراب کنید. دوتا "نیت" که اینجا بیشتر وجود ندارد: یکی نیت امام امت و رئیس جمهور و رئیس مجلس و سایر سران جمهوری اسلامی است، یکی هم نیت شما. نیت آن‌ها که واضح است سالم است، پس معلوم است نیت شما ناسالم است.

وقتی که شما می‌گویید: "زمین‌های فئودال‌ها را بگیرید و به کشاورزان بدهید." معلوم است که انتقاد شما مخرب است، زیرا شما دارید اصل مقدس مالکیت را خراب می‌کنید. آیت‌الله صانعی دادستان کل کشور شخصا فرمودند: "مالکیت از جان و ناموس افراد هم مهمتر است." پس شما که می‌خواهید اصل مقدس مالکیت را ویران کنید، معلوم است که انتقاد شما ویرانگر است و از نیت ناسالمی منشاء می‌گیرد.

وقتی که شما می‌گویید: "جلو‌چپاولگری‌های سرمایه‌دارها و بازاری‌ها را بگیرید" معلوم است که انتقاد شما سازنده نیست، بلکه مخرب است. از قدیم گفته‌اند: "الکاسب حبیب الله" شما به چه حقی می‌خواهید "آزادی و اختیار" دوست خدا را سلب کنید؟ ثروت و سرمایه مال اوست. می‌خواهد با آن تجارت کند، داد و ستد کند، کاسبی کند، البته کاسب هم که عاشق چشم و ابروی شما نیست، می‌خواهد سود ببرد. مگر رئیس مجلس نگفت: "بخش خصوصی باید انگیزه داشته باشد." انگیزه یعنی همین دیگر. او دارد کاخ ثروت و سرمایه‌اش را بالا می‌برد، آن وقت شما می‌خواهید این کاخ را ویران کنید؟ از همین‌جا معلوم می‌شود که انتقاد شما ویرانگر است و از نیت ناسالمی سرچشمه می‌گیرد.

وقتی که شما می‌گویید: "بیکاری هست، گرانی هست، دستمزدها پایین است، اجاره مسکن بالاست، سرمایه‌دارها مالیات نمی‌دهند، در عوض مالیات غیر مستقیم دارد کمر دستمزد بگیران را می‌شکند، فساد بیداد می‌کند، مواد مخدر دارد ریشه زندگی جوانان ما را می‌سوزاند." و از این قبیل حرف‌ها، معلوم است که انتقاد شما سازنده نیست و مخرب است و نیت شما هم ناسالم است. اگر نیت شما سالم است و ریگی به کفشتان نیست چطور همه این‌ها را می‌بینید، اما جنگ به این بزرگی را نمی‌بینید؟ مگر همه سران جمهوری اسلامی بارها و بارها نگفته‌اند و تکرار کرده‌اند که جنگ در اولویت است و در صدر امور قرار دارد؟ برای شما "پیروزی اسلام بر کفر" مهم‌تر است یا گرسنه بودن شکم؟ مگر ما برای شکم "انقلاب اسلامی" کردیم؟ بله، جنگ که تمام شد، - البته "جنگ، جنگ، تا پیروزی بر صدام" را نمی‌گویم، "جنگ، جنگ، تا رفع فتنه از سرتاسر عالم" را می‌گویم - همه این مشکلات هم حل می‌شود، همه این "کمبودها و نارسایی‌ها" هم رفع می‌شود. بزرگ نمیربهار میاد!....!

باری، پس معلوم شد کسی که در جمهوری اسلامی انتقاد می‌کند، انتقادش مخرب و ویرانگر است و از نیت ناسالمی سرچشمه می‌گیرد. چنین کسی البته صد البته مرتکب گناه کبیره شده است و برای آن‌که از آلودگی "معصیت" پاک شود و بار دیگر "هویت اسلامی" خود را بازیابد، به "دانشگاه اوین" هدایت می‌شود. بیخود نگفته‌اند که: ترک عادت موجب مرض است! همین که نام "دانشگاه اوین" را می‌برم باز دادتان بلند می‌شود و فریادتان درمی‌آید که: "زندانی، شکنجه‌گاه، شلاق، شکنجه‌های قرون وسطایی، چشم بند، توهین، تحقیر، عذاب مداوم..."

از همین داد و فریادتان معلوم است که انتقاد شما سازنده نیست و مخرب است و نیت شما هم ناسالم است. کسی که "حد و تعزیر شرعی" را شکنجه قرون وسطایی بخواند و "حاکم شرع" و سایر "برادران" را که دارند شب و روز زحمت می‌کشند و عرق می‌ریزند و "رافت و عطوفت و عدالت اسلامی" را پیاده می‌کنند، جلاد

بنامد، معلوم است که سوء نیت دارد و از عوامل "استکبار جهانی" است. گیرم وسط ماجرای "پیاده کردن اسلام" فک یک منافق یا محارب هم پیاده شد، این دیگر "موردی و مقطعی" است و نباید به خاطر آن جنجال به پا کرد. شلاق می‌زنند؟ خب معلوم است. توقع دارید یک منافق یا محارب را که می‌برند آنجا، بادش بزنند و ناز و نوازش کنند و شربت به لیمو به حلقش بریزند؟! اوین دیگر از جهنم که بدتر نیست. یعنی شما می‌خواهید به کار خداوند هم ایراد بگیرید؟ یعنی خداوند هم زبانم لال، زبانم لال، حقوق بشر را نقض می‌کند؟ آنجا گرز آتشین می‌کوبند توی مغزت، اینجا گیرم "برادر بازجو" برای این که از خواب غفلت بیدار بشوی، یک مشت بزند توی سرت. آنجا ما را می‌اندازند به جانت، یعنی شلاق از ما را هم بدتر است؟ آنجا می‌اندازند توی دیک قیر جوشان و زنده زنده می‌پزندت، یعنی شوک الکتریکی از آن هم بدتر و سخت‌تر است؟ تازه مگر "امام امت" به لفظ مبارک نفرمودند که همه این‌ها "رحمت" به حال گناهکار است و از بدهکاری آن دنیا و عذاب جهنمش کم می‌کند؟ یعنی تو بهتر از "امام امت" می‌فهمی؟ پس معلوم است که ریگی به کفش توست و سوء نیت داری.

باری، می‌بخشید، چانه ام گرم شد و دور برداشتم. صحبت مصاحبه رئیس جمهوری اسلامی بود. ایشان در جای دیگری می‌فرمایند: "می‌توان یک حادثه کوچک را به نام انتقاد تعمیم داد و در مورد آن کلی گویی و استنتاج کرد و ناگهان یک سلسله مسئله را به صورت واقعیت‌هایی که وجود ندارند، تصویر و ترسیم کرد. حال ما اگر خود را از این عمل منع کنیم، نام چنین کاری خود سانسوری نیست ... ما "ورع مطبوعاتی" را با خود سانسوری اشتباه نکنیم."

فی الواقع که از این بهتر نمی‌شود گفت! مثلاً در جمهوری اسلامی یک "حادثه کوچک" اتفاق می‌افتد، دست یک دزد را می‌برند و یا چشم یک نفر را کور می‌کنند. بیا و ببین! مخالفان هیاهو راه می‌اندازند و "کلی گویی" می‌کنند و می‌گویند: آی مردم دنیا، در جمهوری اسلامی دست قطع می‌کنند، چشم از کاسه درمی‌آورند! چه خبر است؟ مگر دست هر چهل میلیون را بریده اند یا چشم همه را کور کرده اند؟ این همان "یک سلسله مسئله را به صورت واقعیت‌هایی که وجود ندارند، ترسیم و تصویر کردن" است. یا مثلاً یک نفر تنبلی کرده و دنبال کار نرفته و بیکار مانده یا یک کاسب از خدا بی‌خبر گران فروشی کرده، هیاهو راه می‌اندازند که در جمهوری اسلامی بیکاری و گرانی جان مردم را به لب رسانده! معلوم است که روزنامه نگارها - نه از ترس "دانشگاه اوین"، "دانشگاه اوین" که ترس ندارد، خیلی هم دلشان بخواهد که آنجا بروند و "تزکیه و تصفیه" بشوند، من جای جمهوری اسلامی بودم برای "دانشگاه اوین" کنکور هم می‌گذاشتم. - بله، روزنامه نگارهای "مسلمان

و متعهد " توی این تله‌ها نمی‌افتند و " ورع مطبوعاتی به‌خرج می‌دهند و " خود را از این عمل منع می‌کنند". این که سانسور نیست!

می‌گویند سلطان محمد خوارزمشاه، از برابر مغولان که فرار کرد به خانه یک روستایی پناه برد. خواست بخواهد، سردش بود. روستایی لحاف پاره پوره خود را آورد و روی او انداخت. سلطان گفت خیلی سردم است، چیز دیگری نداری؟ گفت: نه. گفت: خوب نگاه کن. گفت: فقط دور از جان سلطان، یک پالان خرز دارم. سلطان گفت: اسش را نیار، خودش را بیار!

در جمهوری اسلامی هم به هر حال یک چیزی وجود دارد که روزنامه‌ها را به قول آن نماینده مجلس تبدیل به آشغال کرده است. حالا اسش سانسور باشد یا خودسانسوری یا " ورع مطبوعاتی " تفاوتی نمی‌کند.



## منابع و مآخذ و اسناد و مدارک!

عدم رعایت تقوی و ورع و ترک مستحبات و عمل به مکروهات ( در محیط دانشگاه )  
مثلا نشستن در جاهای گرم زن که مکروه است، استعمال عطریات زنان در جوامع که  
کراهت شدید دارد، شنیدن صدای نامحرم، تماس با گوشی تلفن که حرارت و عطر  
جنس مخالف قبلی را داراست ... یا گاه فردی می‌خواهد در کلاس بنشیند تا استاد  
پیاید و جنس مخالفی هم می‌آید، فلذا باید بیرون برود تا دو نامحرم در یک محیط  
نباشند. لذا اگر گناه و یا گناهایی از این وضع صورت گیرد، متوجه آنان خواهد شد  
که توانایی جداسازی را داشته‌اند و اقدامی نکرده‌اند. و اگر این امر مهم انجام  
شود، ... الگویی برای پیاده شدن در سایر کشورهای خواهان اسلامی کردن محیط  
دانشگاه خواهد بود.

روزنامه رسالت (۶۶/۲/۲۳)

"... در مورد مسئولیت‌هایی نظیر مدیریت بعضی قسمت‌ها برای خانم‌ها در داخل  
اداره نیز چون مدیر ممکن است در طول روز ۲۰ یا ۴۰ مراجعه کننده مرد داشته باشد،  
برای صحت و مشورت با آنان مجبور است در اتاق به تنهایی ملاقاتشان کند، لذا  
به دلیل این که حضور زن و مرد نامحرم در یک اتاق حرام است، چنین پست‌هایی را  
نیز نمی‌توان به خانم‌ها محول کرد."

معاون دیوان محاسبات

نقل از: "زن روز" (۶۶/۴/۲۱)

"جمهوری اسلامی ایران - وزارت امور خارجه - پیرو بخشنامه شماره ۲۵/۱۱۴۸ مورخه ۶/۱۲/۱۴ چنانچه در ساختمان‌های استیجاری امسکان تعویض توالت فرنگی به نوع ... موجود نیست و یا مشکلاتی در ساختمان‌های ملکی از حیث پاکی و غیره وجود دارد، می‌توانید از جعبه‌ای به شکل ضمیمه که روی توالت فرنگی قرار می‌گیرد استفاده نمایید. امضاء معاون اداری و مالی - محمد عرب - ۶۱/۲/۷"

نقل از: "پرای آزادی" شماره ۲ (۶۶/۴/۹)

نخستین گردهمایی سراسری خواهران شاعره در موزه هنرهای معاصر برگزار خواهد شد.

روابط عمومی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از کلیه خواهران شاعره استان تهران که تمایل دارند در مراسم فوق سروده‌های خود را قرائت نمایند، خواست که با در دست داشتن نمونه‌ای از شعر خود به تالار وحدت مراجعه نمایند. این گردهمایی از ۱۷ تیرماه به مدت سه روز برگزار خواهد شد و شرکت پرای کلیه خواهران علاقه‌مند آزاد است.

اطلاعات (۶۶/۴/۱۴)

شهرستان انزلی یک کتابخانه محقر دارد با دو اتاق کوچک، یکی پرای خواهران، یکی پرای برادران. بعد از ظهرها هم این کتابخانه تعطیل است... تلفن از بندر انزلی.

اطلاعات (۶۶/۵/۱۷)

کتابخانه سید مرتضی ۸ هزار جلد کتاب، دو سالن قرائت کتاب پرای خواهران و برادران به صورت مجزا و یک آمفی تئاتر دارد.

اطلاعات (۶۶/۶/۹)

استقرار ارتجاع شیخ شاهی میلیونها ایرانی را وادار به مهاجرت به دهها کشور در پنج قاره جهان کرده است. این مهاجرت در تاریخ سده‌های اخیر کشور ما بیسابقه است. خروج میلیون‌ها مغز و بازوی فعال که سرمایه مادی و معنوی عظیمی برای سازندگی کشور محسوب می‌شود می‌تواند به یک فاجعه اجتماعی بینجامد، آنگاه که مهاجران با طولانی‌تر شدن سالهای دوری از وطن رابطه خود را با میراث ارزشهای والای معنوی سرزمین خویش از دست بدهند.

از دیگر سو، کمک به شکوفایی دانش و فرهنگ در جامعه ایرانیان خارج از کشور، اشاعه هنر و ادبیات مترقی ایران و جهان، حفظ و گسترش تکنجینه فرهنگی‌ای که عشق به آبادی و آزادی میهنان را در دل ایرانیان مهاجر - صرفنظر از وابستگی‌ها و گرایش‌های سیاسی آنان - زنده نگاهدارد، تلاشی است به منظور مقابله با پیامدهای شوم سلطه ارتجاع برمیهن در بندکشیده‌مان.

انتشارات خاور با آگاهی از این واقعیات، تلاش می‌کند تا بدور از سودجویی‌های معمول و برکنار از هرگونه تعصب سیاسی به نشر آثار ادبی مترقی ایران و جهان بپردازد.

ما از همه نویسندگان، شاعران، مترجمان و پژوهشگران متعهد دعوت می‌کنیم که آثارشان را برای چاپ و نشر در اختیار ما بگذارند. باشد که این گام کوچک با یاری دست اندرکاران و دوستداران حفظ و گسترش فرهنگ و ادب مترقی ایران به تلاشی در خور و شایسته مقابله با وضع ناکوار کنونی فراروید.

انتشارات خاور